حواشی

۱ــ باید توجه داشت که نقد ادبی درایران عمدتا ساخته و پرداخته ذهن وقلم مردان است.به عنوان مثال **جاودانه** که مجموعه ارزنده ای است ازمقالات ونقدهای نوشته شده براشعار فروغ فقط سه مقاله اززنان ارائه می دهد.ازاین سه دو مقاله نوشته خواهر ودوست فرخزاد است وسیر وسلوکی درگذشته ای مشترک.مقاله سوم ازطاهره صفارزاده(وکمتر از یک صفحه)نوحه سرایی گونه ای است درماتم مرگ فروغ.

۲ــ **جاودانه**. انتشارات مرجان،۱۳۴۷،ص ۱٤.

۳ــ **اسیر**.انتشارات امیرکبیر،چاپ یازدهم،۱۳۵۵، ص ۱۲۹،«اندوه من.»

٤ــ **اسیر**.ص ٤۰،«ناآشنا.»

۵ــ **اسیر**.ص ۱٤٦،«ای ستاره ها.»

٦ــ پوران فرخزاد درنقل خاطره کوتاهی ازفروغ می نویسد:«ازچند روز به عید،هنگامی که لباسهایمان حاضر می شد شور والتهابمان ز یادتر می گردید...فروغ که همیشه درعطش تازه جویی می سوخت،دائما نق می زد:

ــ بیا پواشکی لباسامونو بپوشیم و بمدرسه بریم.

ومن که ازغضب مامان می سوختم سعی می کردم او رامنصرف کنم.

ــ نه فروغ.من ازمامان می ترسم.خیلی هم می ترسم.

آنوقت فروغ بامشت به پهلو یم می زد ومی گفت:

ازچی می ترسی؟خیال کن ازمامان یک کتک هم خوردیم،بازم می ارزه» (**جاودانه**. ص ۷)

۷ــ گمان می کنم نکته ای که باید درباره **اسیر،دیوار وعصیان** روشن کرد این است که یکی ازامتیازات خاص این سه مجموعه،علی رغم تمام کمی ها وکاستیهایش،احاطه و باریک بینی بدون تعمید وتعصب فروغ است درتصو یر دودلیها،سرخوردگیها، احساس گناهها، لحظات اوج وفرود ،واز خود بیگانگیهای سرشته درتکامل عاطفی ــ روانی زنی که می خواهد درفراسوی قراردادهای اجتماعی قدم بردارد.

۸ــ **دیوار**.انتشارات امیرکبیر،چاپ هشتم، ۱۳۵۵،ص ۱۳،

«گنه کردم»

۹ــ **حرفهایی بافروغ فرخزاد**.انتشارات مروارید، ۱۳۵۵،ص ۲۸.

۱۰ــ **طلا درمس**. رضا براهنی.انتشارات زمان،چاپ دوم، ۱۳٤۷،ص ۳۹.

۱۱ــ نگین.جلد ۲،شماره ۱۰،ص ۱۵.

۱۲ــ نگین.شماره ٤٤،ص ۱۵.

۱۳ــ آرش.شماره ۱۳،اسفند ۱۳٤۵،ص ۱٦.

۱٤ــ **تولدی دیگر**.انتشارات مروارید،چاپ ششم،۱۳۵۱، ص ۱۲۸،

«فتح باغ.»

۱۵ــ درگفت وشنودی باایرج گرگین فروغ راجع به عوض شدن مفاهیم عشق سخن می گوید:«مجنون که خب همیشه سمبول پایداری واستقامت درعشق بوده ازنظرمن که آدمی هستم که جور دیگری زندگی میکنم کاملا مسخره است.وقتی علم روانشناسی می آید واو را برای من خرد می کند،تجزیه وتحلیل می کند و به من نشان می دهد که او عاشق نه یک بیمار بوده، آدمی بوده که مرتب می خواسته خودش راآزار بدهد.این است که خب بکلی عوض می شود...»آرش،ص ۳۰

بقیه حواشی درصفحه۱۱۲

آ ــ رحمانی

داستان آ کوه رفتن

آفتاب نارنجی رنگ تازه روی برفها گسترده شده بود. اولین برف چند روزی پشت سرهم بار یده بود. شهر هرروز سفیدتر شده بود ودرسفیدی پیاده روها مردم، مثل موشهایی که مسموم شده باشند، گیج گیج خورده بودند وازاین صف به آن صف شده بودند. درفضا، چیزی بود پراکنده، سنگین وماندگار که نفس کشیدن، فراموشی یاگریز رادشورا می کرد. انگار هرلحظه بود وراست این است که بود. سه سال گذشته راهمه بااین وهم گذارنده بودیم. هرصبح که بیدارمی شدیم یادش و وجودش فضای ذهن رامی انباشت، سرد وتار یک می کرد ومی نشست. وما، خیل مسومان، درلحظه هایی بین کودکی وکهنسالی ــ بی درک معمولی اززمان ــ درتردد بودیم. گاه کودک وارحادثه رابه تخیل می گرفتیم، سفری دروهم، به قعر دوزخی یابه اجلاس شیاطین. گاه دیگر صبور بودیم و پذیرا، گوئی که پیری دوران دیده.

هرکس به فراخورتمهیدی به کارمی بست. کسی گل وگیاه جمع میکرد، کسی می دو ید، کسی می نوشت ودیگران ودیگران می بافتند، می دوختند، سگ وگربه ومرغ وکبوترغذامی دادندو بازاین حجم سنگین زهرآگین ر یه وذهن وفضا راهمچنان آلوده داشت. سیاسی شدن، اما، تمهیدنبود، ضرورت زندگی دراین فضا بود. دروسعت کلمه و به تعبیری همه سیاسی بودیم. روزنامه می خواندیم، اخبار موجهای دیگر راگوش می کردیم، به یکدیگر پناه می دادیم، کتابهای یکدیگر راپنهان می کردیم واین چنین، دراین شبکه ضرورت روزمره به سر می بردیم.

گفتم همگی سیاسی بودیم، لزومی نداشت خوش بین یابدبین باشیم، این یاآن تار یخ رابرای رهائی ازسموم فضا باور بدار یم و به این یاآن سازمان تعلق داشته باشیم. این ضرورت زنده ماندن بود. قبلها، یعنی دررژ یم قبلی، برای زنده ماندن کافی بود کناره بگیری، چشم وگوشت رابندی: یابروی درگوشه ای خودت

رابیندازی. این بار،اما، اوضاع فرق می کرد:یک وجب دورتر ازچشمانت همه جا بسته بود.مثل آنکه در باشد؛در دانشگاه، کتابخانه، سینما،تاتر،میخانه،خیابان.برای زنده ماندن،لاجرم ،این بار،نمی شد درحاشیه ماند.درحاشیه دست آویزی برای ماندن نبودواین طور بود که غیرازعمله های فساد وظلمات همه ــ به مقتضای دیدمان ــ سیاسی بودیم.

شب پیش رازن وشوهری ازدوستانم پهلوی من مانده بودند.شمع راکشته بودیم ــ که همسایه مان هم حزب الهی بود ــ وتا دیروقت نشسته بودیم وحرف زده بودیم.اولین اشعه های آفتاب راکه روی کوهها دیدیم وسوسه شدیم،راه افتادیم ومادرم هم آمد.

ازمحمودیه تاولنجک قطار ماشین بود وتا چشم کارمی کرد پیاده هایی که سینه تپه ها راگرفته بودند و بالا می رفتند.انگار همه در یک حال وهوا بودیم:مشتاق دیدن پهنه پهنه برف وصلابت آشکارکوه زیرلایه متواضع آن وآسمان صاف مهربان بی هیچ وهمی از بهشت دور کسالت بار وجهنم نزدیک وآسان اینان.این اواخر دیده بودم که تاب تحمل خانه ندار یم،خیابان هم.خانه وخیابان شده بود تله ای وما بی تاب،سرهامان رابه همه دیوارها می کوبیدیم که خلاص شویم ونمی شد.

ازدروازه کوه گذشتیم!روز جمعه کوه باز بود؟ورود برای همه باحفظ شعائر اسلامی آزاد بود!ــ نگهبانان کوه،بی اسلحه و با اسلحه،درجاده منتهی به تله کابین ماشین می راندند وعلاوه برعذاب تحمل دیدارشان، شلاب برف راهم«برادرانه»به سروروی مامی پاشیدند.توی دکه ورودی کوه نگهبانانی بودند که تفنگهایشان راحمایل کرده بودند ومسلح طول وعرض چارقدهامان راارز یابی می کردند و به قبولها اجازه می دادند که بروند وهوای«آزاد»بخورند.ورودی وایستگاه مینی بوس پرازعکس ونوشته بود؛نصیحت،هشدار،امر به معروف ونهی ازمنکروسرآخرتهدیدوهمه درقالب جملات کج ومعوج و بی سروته این یاآن مامور عذاب دوزخ.عکس هم بود.عکس هایی باعمامه وعکس های عکس ازخردسالانی که بی چون وچرا گردن خود راگوشت دم توپ استقرار اینها کرده بودند.«موج شهید»، «کاروان شهید»، «شجره شهید»...مثل آنکه هیچ مادری نه ماه دل درد نکرده بود وهول وهراس نخورده بود مگرآنکه عکس بچه اش بشود زینت بخش پوسترمضحک درختی که میوه هایش این گونه سهل وآسان می افتادند.قبل ازآنکه طعم آفتابی راکه باید می رساندشان بچشند.بعد اعلامیه های رسمی دولتی بود.اعلامیه های نهادهای آن دنیایی مستقر دراین دنیا!دایره منکرات ورود بی حجاب ها رامنوع می کرد.وزارت ارشاد انواع زناها رابرمی شمرد...؛زنای

چشم،زنای گوش وحلق و بینی... وغیره!

مردم هم بودند،درگذر یادرانتظار مپنی بوس،کسی حدود ٦٠ساله،باعصای مخصوص کوه وریشی مرتب شده،باسگش آمده بود.بالاتر شنیدم خانمی پرسید:شما آرشیتکت هستید؟به چه مناسبت باید می بود؟بعد دختری که باچادر کوه می پیمود وتا نیمه های چادر درگل بود.از زیرش کفش سربازی پیدا بود،بعد شلوار،بعدرو پوش،بعدژاکت؛عین پیازلایه لایه وعصبانی ازنجاست سگ آرشیتکت.کسی ازکنارمان به سرعت گذشت وخسته نباشید کوهنوردهای حرفه ای رازمزمه کرد.باید ازآنهایی می بود که همه کامروایی سحرخیز یشان درآن خلاصه می شد که به دیرماندگان خسته نباشیدی پرتاب کنند.بعد چندتایی زن،احتمالا همکاران اداری،باپالتو وکیف وکفش پاشنه دار.سلانه سلانه می رفتند وابائی نداشتند که سد معبر کنند.پیاده رو گنجایش اینهمه آدم رانداشت.اگر ماشین نمی آمد جمعیت درسینه جاده موج می زد.ازرو بروصف بچه مدرسه ای ها می آمد و به همراهشان چندتاازاین پاسدار ــ مربی ــ مستضعفینی که اگر بچه داشتم بهیچ قیمت نمی دادم دستشان.از بیراهه می دویدند وفریاد اله اکبر...مرگ برمنافق رابه توالی سرمی دادند واین چنین، اوقات فراغت می گذراندند.

برای ایستگاه دوم تله کابین گرفتیم.پیاده که شدیم مادرم به همراه زن دوستم رفت توی صف طویل چای وما به قصد اندکی پیاده روی بالاتر رفتیم.برادر دوستم چند روزی بود که ازمرز قاچاقی رفته بود.هنوز رسیدنش راخبر نداده بود.ماندنش اصلا صلاح نبود.خانه پدرومادرش را هرچند روز یکبار محاصره می کردند ومی ریختند تو.یکبار هم دستگیرش کرده بودند.خودش رازده بود به کوچه علی چپ وازکمیته آزاد شده بود. چند روز بعد فهمیده بودند کلک خورده اند ودرصدد مصادره خانه پدرش بودند.مدتی هم خانه مامانده بود.چند روز بعد ازآنکه ازخانه مارفت کمیته به جستجویش آمد.دوستم برایم تعریف می کرد که یک بار بابرادرش ودوستان دیگرش آمده اند کوه وچند روزی مانده اند وجایی رانشان می داد که درآنجا چادر زده اند و بعد رفته اند قله.درحال وهوای خودمان بودیم.می فهمید م چه اش بود.لازمش بودکه از برادرش حرف بزند.حرفهایمان که تمام شد ازسربلندی پریدیم پائین. دل هردو یمان کمی بازشده بود.

ازشیب رو برو صف بچه مدرسه ای ها پیدا شد.دویدنشان را غلطیدنشان را و باز یگوشی هایشان را تماشا می کردم:فکر می کردم این همه نشاط وجوانی رانمی توان به چارمیخ معصیت ومصیبت ومرثیه ومعجزه کشید.هرقدرهم آن آخوند دلقک برنامه کودکشان ازمحمد وعلی چهره آشنای کاپیتانی رابسازد که سرخ پوستها راصدتا صدتا می کشت،باز نخواهند توانست به بچه ها نزدیک

بشوند.سرسوزنی هم.حماسه هایشان هم پلشت وتهوع آور ازآب درمی آمد.

بادکی روسر یم راانداخته بود نمی دانم.باید همان موقعی بوده باشد که درحال وهوای خودم بودم.کسی،صدای مردانه ای ازته صف چیزی گفت. بچه ها نزدیک ترشده بودندومن از لحظه لحظه این صحنه لذت می بردم.چرتم پاره شد :

ــ«روسری توسرکن».صدای زیرپسر بچه ای بود.خنده ام گرفت:

ــ«آسمون به این بزرگی،کوههابه این سفیدی.پایئن پات اونهمه درخت، حیفت نمیاد توهمه اینها دنبال یه سر برهنه کوچیک باشی؟»

ــ«بد وخوبو باید گفت».

ــ«توکه بد وخوبو یاد گرفتی فضولی نکردن توکار دیگرون رایاد نگرفتی ؟»

ــ«فضولی نیست.امر به معروف ونهی ازمنکره».

ــ«کی گفته افتادن روسری منکره؟باد میاد میبره.تونیگا نکن».

ــ«واسه خودم نیست میگم واسه همه میگم».

ــ«نمی خواد تووکیل همه باشی.هرکی حرف خودشومی زنه.تازه کی گفته همه ازروسری نداشتن بدشون میاد؟»

بچه ها کم کم داشتند دورمان جمع می شدند.صدای مزاحم کوچکم مردد وضعیف شده بود ومی گفت که«مربی مون گفته».به نظرم خودش هم معنی شیرین کاریش رانفهمیده بود.ومن داشتم جواب می دادم«مربی تون که همه نیست».که صدایی خشن وعصبی پریدوسط حرفهایمان.

ــ«چیه؟چه خبره؟»نگاهی به پسرک انداخت که زهره رادردل هر بچه محصلی آب می کرد.

ــ«نگفتم باکسی بحث نکنین؟چی شده؟»

من درآمدم که:

ــ«بین خودمون بود چیزی نشده».

می خواستم غائله راختم کنم،اما عصبانی ترش کرده بودم.مگرمی شد بین ماچیزی باشد وآنها دربین نباشند؟نگاهی هم به من نینداخت.درعوض پسرک راچندباری ومحکم تکان داد ودرانتظار جواب ماند.بچه مبهوت مانده بود.خیال می کنم دردلش می گفت«مارو باش اومدیم ثواب کنیم کباب کردیم».من هم داشتم توی دلم بهش می گفتم«چشمت چارتا»که صدایی ازمیان بچه ها جواب آقا راداد:

ــ«هیچی آقا،گفت روسری توسرکن».

نمی دانم لفظ آقا به کی برمی گشت.به پاسدارمزدبگیر؟به طلبه مریض

احوالی که مربی اوقات فراغت شده بود؟به منع ومنهیات درون که،اکنون،ناتوان ازدربندکشیدن خود،آخرین زورش رامیزدومیزدکه مسلط شودومنع ونهی راقاعده کند ودرپناه همگانی شدنش آرام بگیرد؟و یابه محرومی که تماسش بادنیای غیر بیغوله خودتلویزیون آن زمانی بودوازدریچه آن میدیدکه دنیا پراز«فسق»است.رقص جمیله است.آواز«قد آغوش منی نه زیادی نه کمی»است.

آقا که کاپشن سبز پوشیده بود،چکمه سربازی به پاداشت،لاغربود ورنگش پریده بود ونگاهش مریض وهراسیده بود و به مخاطبش نگاه نمی کرد گفت:

ــ«دیگه بحث نداره.باید سرت باشه.زیادی حرف زدن واسه چی بود؟»

چه طلبکار؟کی بود که تکلیف همه رامعلوم می کرد؟باز اگر تفنگ داشت یک چیزی.به همین راحتی؟شاید«وظیفه شناسی»شاگردانش شیرش کرده بود. اگر جوابش رانمی دادم بچه ها خیال می کردند آقا قدر قدرت است.حق دارد.درست تر ازهمه می گوید.

ــ«مجبور یه،می بینی که سرمه.»

خوشش نیامده بود.ازروزگاری حرف زد که«ما»کوهها را«استثمار»کرده بودیم و«آنها»انقلاب کرده بودند که کوهها راهم«آزاد»بکنند وکرده بودند وحالا کوه مال همه ــ یعنی مال آنها ــ بود و به این حساب حق داشتند که به خاطر«مجبوری»بودن حجاب ببرندمان آنجایی که یاد بگیریم.کجا بود آنجا؟همه جا حرفش رامی شنیدی،درصف،دراتوبوس، درخیابان،درماشین گردی، درمحل کار،اصلا هرجاکه به اینها برمی خوردی ازآنجا می ترساندندت.

قضیه داشت جدی می شد.می دانستم حداقلش این است که روزم خراب بشود.اما تحملم هم تمام شده بود.بااین اوضاع می شد هرلحظه سراز آنجا درآورد.خودم رامهار نخواهم زد.حالا که مادرم هست.دوستانم هستند.می بینند کجارفته ام وچرارفته ام ونگران خانه نخواهم بودونگران این نخواهم بود که دوستانم ندانند کجا هستم وچرا هستم.قصد کرده ام بپرسم به چه مجوزی...دیدم بی فایده است.گیرم کارتی ازکمیته ای یامسجدی یانهاد انقلابی ای.تازه اگر هیچکدام هم نباشد، ساواک سی وشش ملیونی است،امت همیشه درصحنه هست.

ــ«چقدر می ترسونید آدم رو.بالاتر ازسیاهی که رنگی نیست.»

جمعیت دیگر دورمان جمع شده بود.چهره دوستم رادرمیان جمع دیدم. ایستاده بود و بانگاهش میخواست که کوتاه بیایم.من،ولی،دراین فکر بودم که چطور شهروند ساده ای به اعتبار حزب اله بودن می تواند خود قانون ومجری قانون بشود وشهروندیگری رامحکوم بکندو ببردوحکم راهم اجراکند.این شوخی تلخی بود

که تاریخ باآنهایی کرده بود که معتقد بودند می باید مرزهای سنتی تقسیم کار اجتماعی موجود راشکست! دراین فاصله دوسه پاسدار هم رسیده بودند.باعجله ولوله تفنگها به طرف جمعیت.ازمن هیچ چیز نپرسیدند.حتی نگاهی هم نکردند.آقا قصه کوتاه ز بان دراز یم راگفت وحرف آخر رازد که باید بروم آنجا. و پاسدارها نگاهم کردند.خیال کردم می گو یند:توتوطئه کرده ای،نمک وفلفل حمل کرده ای.

ازشدت عصبانیت گلو یم خشک شده بود.لیوانی آب ازقمقمه ای دردست مردی دیدم.باآنکه چیز غر یبی درظاهر نداشت،سر و وضعش توی ذوق می زد. اگر کمی قبل توجه کرده بودم ازاو نمی خواستم،اما دیر شده بود وحرف ازدهانم پر یده بود که:

ــ«کمی آب می دهید»؟

تعجب کرد.مثل اینکه می خواست مطمئن شود که بااو نبوده ام.هول شد خودش راپس کشید و بالحن متضرعی نالید:«حالا چرا من»؟وگم شد،در پس جمعیت ورفت.

دراین فاصله دوتا از پاسدارها رفته بودند.به گمانم کیفیت ماجرا توجهشان راجلب نکرده بود.عجله هم داشتند.می دیدمشان که سر پائینی رامی دوند.یکی شان ایستاد.مثل آنکه چیزی بیادش آمده باشد وفر یاد زد:«اومدی پائین بیا پهلوی...»اسم رانفهمیدم،باد نگذاشت و پاسداری که مانده بود دستی تکان داد.

پاسدار جوانتر که مانده بود،خودش راجمع وجور کرد.رو یش رابطرف جمعیت کرد وفر یاد زد«آقایون جمع نشن،یاالله،بر ید دنبال کارتون».ورو به من:«راه بیفت بر یم».راه افتادیم.من وآقا و پاسدار.آقا به بچه ها وظایفشان رایادآوری کرد وفر یاد بچه ها بلند شد:«مرگ بر بی حجاب». بچه ها دو باره صف بسته بودند.از پشت سرما می آمدند وازسر تکلیف شرعی،اول مردد، بعد مطمئن تر به طرف من سنگر یزه پرتاب می کردند.

هیچ باکی نداشتم.باید زن بود وفهمید که چگونه هرروز وهرروز هزار بار این مجموعه رذالت درصدد تحقیر توست.کافی است خیال کنی که سنگ ر یزه پراندن آنها به توتحقیر است وآنوقت پذیرفته ای ارزشهای آنها را ودرهم شکسته شده ای.باید هرسنگر یزه را وهرفر یاد مرگ بر بی حجاب راپاسخ مقاومتی،هرچند کوچک،بدانی تابا گردن افراشته راه بروی و به خودت بگوئی هستم.علی رغم میل این کرکسان که باشرع وعرفشان میخواهند هستیم رابه نفس کشیدن ساده ز یر یوغ خودشان تقلیل دهند. وادارم کنند که باور کنم حضور ندارم و یا حضور مثله شده و بی هو یت گوهرالشر یعه ونیرالساداتشان راالگوی حضورم بدانم.

بیرون هم خبری نبود.گیرم درمقایسه با«آنجا»برزخی بود این جهنم وما،مردم، خیل منتظرانی بودیم که بر پلی بار یکتر ازمو رانده می شدیم و به هر بهانه ای می

لغزاندندمان و«آنجا» جهنم بود درانتظارمان.

سر پایینی راتا ایستگاه پیموده بودیم. دراین میان آقا آرام گرفته بود و با پاسدار، گهگاه، کلامی ردو بدل می کرد. پیدا بود مال یک کمیته نیستند وغریبه اند. بچه ها هم دورترک می آمدند ودرمیان فریاد مرگ بر بی حجاب شان، مرگ برمنافق هم سر می دادند.

پاسدار به سال جوانتر ازآقا بود. پسری حدود ۱۶ سال. بااستخوانبندی سالم وقوی. وریشی که پیدابودبرای رویاندنش زحمتها کشیده است. تنک وکرک مانند. حراف تر ازآقا هم بود. ازحرف زدنش برمی آمد که برای امثال آقا تره خورد نمی کند. ازسنگینی وظایف درحوزه خودش می گفت: از جمعه ها، که دوست ودشمن برایشان مسئله می تراشیدند. ازهفته گذشته که دو پسر بچه مدرسه ای گم شده بودند واز خودشان که بیست وچهارساعت نخوابیده بودند برای آماده باش جدید. معلوم بوددل خوشی ازاین باز یهای «اوقات فراغت» نداشت. آقاکم کم داشت حساب دستش می آمد. درحوزه دیگران وکاسه داغ تر ازآش شدن؟ قیافه اش رابرانداز کردم، به نظرم گیج آمد. شاید دنبال راست ور پس کردن جرمی بود یاخلاص شدن ازدست مزاحمی. هرچه بود پیدا بود که آنقدرها درچنته اش نیست که سر به دستگیر کردن کسی بزند. باز اگر کمیته محل خودش بود... شاید. درآنجا احتمالا قضیه شکل دیگری می گرفت... حداقل تعز یرکه بود. اما اینجا؟ حتی پاسدار همراهش هم چندان همراه نبود. پس این همکاری نزدیک نهادهای انقلابی به کجارفته بود؟... حتی مجرم — من — هم فهمیده بودکه پاسدار بی تاب است، ودنبال کار دیگری است ودل دل می کند که ازدست هردو مزاحم خلاص بشود.

سرراه، دورتر از رستوران وچایخانه، مادرم ودوستانم ایستاده بودند. مادرم دولیوان چای دردست داشت. یکی درانتظار من. حتما سرد هم شده بود. دیگر میلی به چای نداشتم. باز آن حال تهوع به سراغم آمد. دوسالی می شد که گاه و بیگاه، درخلوت ودرانظار، گریبانم رامی گرفت. بهتر ازحمله آسم، سردرد وکهیر دیگران بود... خودم رااین گونه دلداری می دادم. به بهانه بستن بند کفشم ایستادم. مادرم تدبیر مادرانه اش رابه کار گرفته بود وتابه خودم بیایم سرصحبت راباز کرده بود. درگوشم تمام زنبورهای روی زمین وزوز می کردند. خسته شده بودم؛ مثل آنکه بخواهم همه بارها رابه دوش مادرم بگذارم ودرکنارش ایمن ازدلهره ها، هراسها وکابوسهای این سالها قرار بگیرم. دیگر «دل هوس سبزه وصحرا» نداشت. هوای هواخوری ازسرم پریده بود. تنها به فکر دستهای مادرم بودم. می خواستم وزن آرامش بخش وواقعی دستانش راتامطمئن شوم که اینها همه دروهم گذشته است وهیاهوی مرگ بر بی حجاب. سنگر یزه ها، نگاه بیمار آقا وتفنگ پاسدار، درمقایسه بادستان حقیقی مادرم، مجازی بوده اند.

پاسدار به گمانم از یافتن میانجی راضی به نظر می رسید. می شنیدم که می گفت این خانم ــ یعنی من ــ روسری سرم نبوده است. بچه ها خواسته بودند مرا بزنند واو سررسیده است وازدست آنها خلاصم کرده است وحالا می برد پائین که جان سالم بدر ببرم. توان جرو بحث نداشتم. به علاوه صلاح هم نبود. تااینجاش راهم بخت بامن بود. اگر پاسدار رفیق آقا بود. اگر آقا دراین کمیته آشنائی داشت... اگر یکی دونفر ازمن طرفداری کرده بودند ــ کسی چه می داند؟ می شد به آسانی مرد. این سالها فاصله بین زندگی ومرگ رانه محکومیت درجه یک یادو ونه حبس چهارسال یاده سال یاابد که حادثه ای... و بالارفتن ازتپه ای پرمی کرد.

حرفها ادامه داشت وآقا که دیگر مطئن بودم تیغش برانیست واین را خودش هم می داند ساکت ایستاده بود و به مادرم و پاسدار گوش می داد. مادرم خیرخواهانه نصیحت می کردکه این کارها اعتبار انقلاب را واسلام راضایع خواهد کرد وگزک دست غیر خواهد داد که به استناد حرفهای خود «اینها» بگویند که چنان «جایی» هم هست ودوتا هم رویش بگذارند وتحویل مردم بدهند. من درعجب بودم که چگونه می شود دوتا هم روی این همه توحش و بربریت گذاشت... این را باید بعدها ازمادرم می پرسیدم! سرآخر پاسدار مدعی شد که کسی قصد بردن مرا نداشته است وخودم پافشاری کرده ام ومادرم پادرمیانی کرد وقضیه رافیصله داد وآنها رفتند، بچه ها هم بدنبالشان.

حال وهوای لذت بردن ازکوه وکوهنوردی ازسرمان پریده بود. ساکت بودیم. چایهایمان راجرعه جرعه می خوردیم و بطرف پائین سراز یر بودیم. معده ام به شدت متلاطم بود، مثل آنکه دستی بگیردش و به تناوب از پائین به بالا فشارش بدهد. گوشم پر ازصدا بود. درمیان هیاهوی اذان ووزوزها گهگاه صدای رهگذران رامی شنیدم: چه کفاره ای باس بدیم.. اگه چند تا ازاین خانمها بودند... حیفه... حکایت آش نخورده دهن سوخته اس... این کارها معنی نداره، جری ترشون می کنه... ــ این باید زن آن مردی باشد که ازاو آب خواسته بودم ــ چقدر گفتینم نکنید... شیرزن... جنگه... مقابله باامپریالیسم ــ پس چرا بالا نمی آورم؟ ــ باد ازاولم تو روشون وای می سادیم... توخیابون هام چند روز پیش...

طاقتم طاق می شود. می رویم به بیراهه. ازجاده وجمعیت دور می شویم. ازشکاف سنگی جریان آبی سراز یر است. گاهی می رود زیر برفها وآن طرف باز سردرمی آورد. سرخوش و بی خیال و باز یگوش است. می تواند تاته دره ما رابه دنبال خودش بکشد. پائین تر گم می شود. بااحتیاط دنبالش می گردیم. برف روی سنگها راپوشانده است. باید مواظب باشیم که سنگی اززیر پایمان درنرود.

لندن ــ فوریه ۱۹۸۳

آوازهای گمشده

عاطفه

فردا چگونه
درچشم توکه کودکی ات را
بی شعر و بی ترانه و بی لبخند
درکارزار نفرت واعدام زیستی ــ بی شرم بنگرم
درچشم توکه معنی رویا را
ــ بی وحشت ازگناه ــ نخواهی دانست

•••

من باجرئت نفرینی
پروانه ها وزنجره ها را
ازشهر هفت سالگی ات دزدیدم
پس کوچه های سادگی ات را
از بوی مرگ وحادثه آکندم
من باکدام جرئت کودکی ات را
این گونه بی دریغ به مسلخ بردم

•••

وقتی همدرسانت
زان پیشتر که واژه (اعدام) را
بی اشتباه بخوانند
تسلیم خشم جوخه اعدام می شوند
من باتوباکدام زبان گفتگو کنم
که بدانی
شادی محال نیست

•••

آوازهای گمشده را ــ پیغام باد را
لبخند و بی خیالی و بازی را
افسون شعر وزمزمه را
من باکدام حیله به شهر تو بازگردانم

•••

روزی که عشق را
درقصه های کهنه بخوانی
من باکدام واژه مجابت کنم که عشق
تفسیر سرخ «خون» و «شهادت» نیست
چیزی برای زیستن است.

•••

گلچغانه

ع — ر

تیر ۱۳۶۰

باسر دوان می آید
آن مست ازستیغ گذشته
باجامه دان خون.

درارغوان عروقش شطی
ازآفتاب منعکس بخت،
ازبی خیال اوج صنوبر،
درلاله زار دشت نشسته.

آنک شبی
ازروزن عنقریب برون آمد
آن بی کلام چهچهه زن
درخویش غرقه به دردآبهٔ شگون.
پیشانیش بلند
ابری به موج مرتعش گیسویش
آرام:
— رویيدنی به مادگی خاک —
شبنم به کاکل سرخش لانه بسته.

افسانه ای است
برعطر زعفرانی کاهگل
وقتی که نای عطوفت
هستی شکاف نبض سپیده است

باغچه ای است
سرر یز ازاطلسی اشتیاق مرگ.
(آه. این ترانه مرموز
کی ازنگارش شب پرسه های عمر
سطری خواهد نوشت به فراغت
بر بند نازک انگشتهای باغ!
این بی شراب مست
چشم ازدراز موج اشارت
کوتابه خواب فرو بندد!)

آنک!می بینمش:
چین های دامنش
ـــ دیوانه ازهجوم باد شباهنگام ـــ
ابر عبوس اول پائیز راماند.

خندان خندان
ـــ بی یک کلام حتی
برجاری لبان مرتعشش ـــ
هیهای رند سحرخوان را
معراج میکند.

می خواستم
ازاول هبوط حضرت آدم تنی شوم
درهر رگم هزار صوت
وفر یاد کنم
این عصمت آسمان وش را.
نگاه کن!
ازقلب حادثه می آید باصد هزار تن
آماج صاعقه سرب
(هیهات ازآن شب
وقتی که هر پرنده شماطه ای شد
تاساعت رفتنت را
فر یاد برکشد.
آیا تومی دانی
این تکه تکه ازنهیب زمستان
چون برسر این روزان بی خورشید
پا برکشیده است!).

برای دختـرانی که خمینی به خاطر رفع مانع شرعی ،قبل ازاعدام به عقد پاسدارها درمی آوردشان

اکبرذوالقرنین

جهاز

عروس حجله مرگ،
ــ خونین دل وخونابه اشک
عطر بهار نارنج گونه هایش
خواهد زدود آیا
تار یک روشن چهره نانجیبی را
که به دامادی
مرگ لیلی عشق را
خنجر به زنگار تحجر کشیده است؟

برهیچ کفه ای
«نهٔ» جهاز ترا
زهرابهٔ «ز یر لفظی» امام
به تلخی ودرشتی
هم سنگ نیامده است.

خوشا میدان
خوشا سینه به تیغ آفتاب
بکارت خورشید را
قیه کشیدن
وسوز زخم سرب مذاب را
در زفاف خاک سرودن

آفتاب
برزلال بانگ خروسان دمیده است
اینک مردانی نانجیب
ــ پیک «امام»
مادران شب خون را
بردرگاه حیرت
شیر بهای سرخ می شمرند!

نوامبر ۸۳ استکهلم

نقد فیلم

شیدا گلستان

یول

۱۹۸۲

سناریست وتولید کننده: یلماز گونی

کارگردان: سریف گورن

معمول براین است که نقد فیلم درزمانی که فیلم برای نمایش اول برروی اکران است نوشته شود. ولی باوجود آنکه حدود یک سال ازنمایش اول این فیلم می گذرد، ویژگیهای فیلم چنان است که گذشت زمان بررسی وطرح آن راکهنه نمی کند. این فیلم نگاه تیزبین وتندی است برجامعه ای عقب افتاده چون ترکیه که ازلحاظ ساختار اجتماعی واقتصادی شباهت زیادی باجامعه ایران دارد. ازاین رو بررسی این فیلم فرصتی است برای طرح مسئله عقب افتادگی وانعکاس فرهنگی واجتماعی آن، بخصوص که فیلمی ازاین قبیل کمتر برروی اکران سینماهای فرنگ ظاهر می شود. (علاوه براین برای نشریه ای چون «نیمه دیگر» که فصلنامه است مشکل بتوان نقدی نوشت که همزمان بانمایش اول فیلم باشد. بیشتر فیلمها بیش از یک تادوهفته برروی اکران نمی مانند.)

واما خود فیلم:

چند مرد زندانی به مدت یک هفته مرخصی دارند تااین زمان رادر حیطه آزادی بگذرانند ودر پایان هفته به بندهای خود مراجعت کنند. قصد فیلم بازگویی تجربه

این آدمها است دراین کوتاه زمان آزادی ــ تجربه ای که نشان می دهد آزادی در یک جامعه عقب مانده مبتنی برقراردادهای پدرسالاری،قبیله ای وسنتی خود زندان دیگری است که قراردادهایش اگر اززندان حکومتی سخت تر نباشد لااقل ازآن چیزی کم ندارد.به عبارت دیگر ترکیه و بخصوص ترکیه آسیا زندان بزرگ بی دیواری است که مردمانش درزنجیر سنت هایی که ریشه عمیق در بطن اقتصادی ــ فرهنگی جامعه دارد اسیرند.دراین زندان بزرگ زنان سرنوشت غم انگیزتری دارند چرا که درچنین جامعه ای زنان قسمتی ازدارائی شوهر،پدر و برادران خود محسوب می شوند وحق هرگونه تصمیم گیری درمورد زندگی ومرگ آنان راجامعه پدرسالاری تعیین می کند.

سیت درمراجعت به خانه اززندان یقین پیدا می کند که زنش زینه درغیبت اومدتی در یک فاحشه خانه کار می کرده است(این که محرک کار درفاحشه خانه مسئله اقتصادی بوده و یا نیاز جسمانی و یا هرعامل دیگر مسئله ای است که درفیلم بدان اشاره ای نمی شود).زینه راپدر ومادر زینه درطویله منزل به زنجیر کشیده اند واو را باآب ونان زنده نگاه داشته اند تاشوهر بیاید وشرم حادثه راباخون ازدامان خانواده بشوید.دودلی وغم سیت ازانجام وظیفه ای که برعهده دارد آن چنان محسوس است که پدرزینه لزوم قتل زن راتاپیله میکند.درراه وقتی سیت زن رابه سوی مرگ نامعلوم می برد برف سنگین جاده زینه را از پا می اندازد بخصوص که زینه ضعیف و بیمار است.سیت زینه راکه سرمازده است چون اسبی رو به احتضار شلاق می زند تا اورا زنده نگاه دارد.عاطفه انسانی وهم چنین خشم سیت به زینه درعمل شلاق زدن امکان بروز پیدا می کند.عملی که نه تنها انعکاس حس انتقام سیت اززینه است بلکه در بعد وسیعتری نشان علاقه هنوز مانده شوهر به زن است.سیت نمی خواهد که زینه بمیرد.درچارچوب جامعه ای که قراردادهای سنتی بروز طبیعی عاطفه های انسانی رامحدود می کند خشونت شکل غالب بروز مهربانی است.زینه راوقتی بشهر می رسانند مرده است.

مهمت درمراجعت به خانه انتظار حادثه ای رامی کشد چرا که چندی پیش درجریان یک دزدی که بابرادر زنش درآن شریک بوده اند قانون رفاقت وهمخونی رارعایت نکرده است.در بحبوحه حادثه که پلیس سرمی رسد مهمت به تنهائی می گریزد و برادر زن راتنها می گذارد.برادرزن هدف تیرپلیس قرار می گیرد ومی میرد.امینه زن مهمت که باخانواده خود زندگی میکند تحت فشارپدر و برادران است که شوهر رارها کند.مهمت درمراجعت به خانه پدرزن تقاضای بخشش دارد ولی پدر و برادران امینه او رابه خانه نمی پذیرند.امینه ازخانه می گریزد و با مهمت

ودو فرزندشان راهی شهری دیگر می شوند.نیاز جسمانی مهمت او وامینه رابه مستراح قطار می کشاند.درحین عشقبازی، که دراین فرصت کوتاه واین مکان آلوده شباهت بیشتری به آمیزش حیوانی دارد تاعشق ورزی انسانی،مسافران محروم،متعصب وانتظار حادثه کشیده به مستراح حمله ور می شوند.مهمت وامینه سرخورده،شکسته وشرمگین بعد ازآنکه ازخشم جماعت و بازجوئی مامور ین قطار خلاص می شوند آماج تیرهای یکی از برادارن امینه قرار می گیرند که آنان راتعقیب کرده است.

«انتخاب» درچارچوب متداول بدان گونه که درجامعه مدرن صنعتی مطرح می شود جایی درجامعه پدرسالاری سنتی ندارد.نه آنکه انتخاب درجامعه مدرن صنعتی غیر مشروط و بی مرز باشد ولی اگر انتخاب جامعه بورژوازی انتخابی مشروط است انتخاب درجامعه ای ازآن قبیل که درفیلم مطرح است،اصولا مفهومی انتزاعی است که جایی درواقعیت ندارد.سیت،زینه، مهمت وامینه سهمی درتعیین سرنوشت خود ندارند چرا که سرنوشت آنان راقوانین تثبیت شده سنتی از پیش مشخص کرده است.فرار امینه ومهمت«به سوی آزادی»فرار مذبوحانه ای است که باحمله مسافران به مستراح قطار و بابازجوئی مامور ین ودر انتها باگلوله های برادر امینه به نقطه پایان می رسد.

فقدان انتخاب بروز بسیار مشخصی درزندگی عمر دارد.عمر وقتی به یورفا ــ منطقه ای درناحیه کردنشین ترکیه که قاچاق شیوه اصلی امرار معاش مردم فقرزده آن است ــ می رسد مطلع می شود که برادرش متواری است.عمر درگشتهای روزانه خود دردشت،گل بهار دختر چوپان رامی بیند. کشش میان عمر وگل بهار انعکاس درنگاههای عاشقانه دزدیده ای دارد که میان این دو ردو بدل می شود.دراین ضمن مامور ین دولتی که درتعقیب برادر عمر هستند ۵ جسد رابرای تشخیص هویت به یورفا می آورند.عمر جسد برادر رامی شناسد وچیزی نمی گوید.بامرگ برادر قانون قبیله حکم می کندکه عمر صاحب زن برادر شود واین درحالی است که زن به سوگواری شوهر نشسته است.عشق رامجالی نیست که قانون خون وقبیله عشق رابه زنجیر وظیفه می کشد.بامرگ برادر عمر به گروه مخفی ز یرزمینی می پیوندد.

باآنکه فیلم به طور واقع بینانه وغیر متظاهرانه ای تکیه برتراژدی انسان درفرهنگ عقب ماندگی دارد ولی همه قهرمانان فیلم ملزوما پایان تراژیکی ندارند.مثلا مولوت درمراجعت به شهرستان خود دختر جوانی به نام مرآل راتامزد می کند.مولوت به مرآل می گوید که«تودستورات من رابی چون وچرا اجرا می کنی؟»وآمرانه تاکیدمیکند که درغیاب اومرآل بایدآنچنان نجیب و پوشیده

ومسر به ز یر باشد که کسی جرئت نکند حرفی پشت سرش بزند. بعد ازاین دستورات اکید مولوت به فاحشه خانه می رود. فاصله زمانی این عمل بادستورات قبلی آن چنان کوتاه است که تماشاچی رابه خنده می اندازد، گرچه فاحشه خانه خود شباهت ز یادی به زندان دارد بااطاقهائی شماره دار ودالانی تار یک ومیله های آهنی جلوی در.

درتمام طول فیلم زنان به صورت انسانهای حاشیه ای مطرح می شوند که هیچ گونه حق وصدایی ندارند. گلبهار وامینه هرگز صحبت نمی کنند. ز ینه ومرآل بسپار کم سخن می گو یند. وقتی سیت ز ینه رادرطو یله خانه به زنجیر کشیده ملاقات می کند تنها خواهش ز ینه ازشوهر این است که قبل ازمرگ اجازه حمام کردن به او بدهد و بگذارد که پسرش رابب وسد. ز ینه پذیرای مرگ است بی آنکه بدان معترض باشد. مرآل وقتی مولوت به اوآمرانه دستور می دهد که باید آنچنان و چنین باشد باتحسین وشیفتگی می گو ید«تواین حرف زدن راازکجا یاد گرفته ای؟ اززندان؟».

جامعه پدر سالاری سنتی ارزشهایش راآن چنان تثبیت کرده است که فرهنگ زنان فرهنگ ارزشهای پدر سالاری است. نه تنها برای ز ینه انتخابی جز پذیرش مرگ وجود ندارد بلکه ز ینه به گونه ای خود رامستحق مرگ می بیند. ز ینه هرگز ازسیت نمی خواهد که ازمجازات او بگذرد چه که احساس آلودگی وگناه می کند. عمل حمام گرفتن نشانه ای سمبلیک ازاین حس است. مرآل ازدستورات مولوت نه تنها احساس تکدر نمی کند بلکه امرونهی مرد رانشانی ازعشق می داند. پذیرش فرهنگ پدر سالاری ازطرف زنان نه تنها ر یشه در وابستگی اقتصادی آنان به مردان دارد بلکه انعکاس تثبیت ودرونی شدن این فرهنگ درخود زنان است.

نو یسنده وتولید کننده فیلم، گونی، سه نو بت طولانی رابه علت فعالیتهای سیاسی درزندان گذرانده ودر زمان فیلمبرداری فیلم اززندان و به طور مخفیانه تهیه فیلم رارهبری کرده است. درزمان نمایش فیلم درفستیوال کان گونی اززندان گر یخت و به فرانسه رفت. بااین وجود فیلم دچار شعارهای سیاسی متداول نمی شود واین درحالی است که شباهت ساختار دولت نظامی ترکیه وجامعه پدر سالاری سنتی تم ضمنی فیلم است. بیننده بعد ازخاتمه فیلم به این فکر می افتد که دولت نظامی دیکتاتوری ترکیه خود نیز انعکاس جامعه ای است که خفقان واستبداد درسطح کلی آن ر یشه عمیق فرهنگی ــ اجتماعی دارد.

با درنظر گرفتن شرایطی که فیلم درآن ساخته شده است تعجب آور نیست که

بقیه درصفحه ۹۱

مصاحبه زیر گفتگویی است بادو زن جوان ایرانی،نسرین وفرشته، که پس ازسالها شرکت درجنبش دانشجویی،همکاری باسازمانهای سیاسی چپ ومبارزه برای استقرار دمکراسی درایران،سرانجام در پائیز ۱۳۶۱ ناگزیر به فرار ازایران واستقبال ازتبعید شدند تاجان ازاعدامگاه های خمینی بدر برند. امید است که این آغازی شود درتشویق سایر زنان مبارز وفعال که مسائل زنان رااز دیدگاه تجربیات خویش بازگو کنند ودرمقیاسی وسیع به بحث بگذارند. لحن وزبان این مصاحبه همان لحن گفتگوست ومصاحبه کننده جز درمواردی جزئی تغییری درلحن گفتگو نداده است.

گفتگوئی

با دو زن ایرانی

فرح آذری
تابستان ۱۳۶۲

فرح ــ نسرین،توآگاهی سیاسی ات را ازکجا کسب کردی وفعالیت سیاسی ات ازکجا شروع شد؟

نسرین ــ آشنائی من باجریانهای سیاسی ازسال ۱۳۴۹ که شاگرد دبیرستان بودم شروع شد. دراین سال اعتصابات وسیعی درتهران به خاطر بالارفتن کرایه اتوبوس رخ داد. علاوه برآن نامزد یکی ازدوستان نزدیک من دردبیرستان جزو آن سیزده نفری بود که دررابطه باسیاهکل دستگیر شدند. دربین معلمینمان هم چند تاتوده ای داشتیم که البته توده ای بودنشان راعلنا نمی گفتند،ولی بهرحال مخالف رژیم شاه بودند و به علت

دوستی وآشنائی شخصی که من با اینها داشتم از لحاظ بحث وکسب آگاهی سیاسی خیلی به من کمک کردند.

فرح ــ گذشته ازاینها،مشاهدات شخصی ات هم درکسب آگاهی سیاسی نقشی داشت؟

نسرین ــ این نکاتی که اشاره کردم دررابطه بامشاهدات خودم مطرح می شد وترکیب اینها انگیزه ای شد برای کسب آگاهی وفعالیت سیاسی. البته من شخصا از یک خانواده مرفهی بودم که ازلحاظ بینش وطرز فکر بیشتر درقالب سنتی فئودالی بودند، گرچه از بعضی جوانب تضادهایی هم وجود داشت.

فرح ــ مثلا درچه مواردی؟

نسرین ــ تضاد اصلی دراین بود که مادر من ازنظر قدرت مالی ،تحصیلات، مدیریت مسائل خانواده وحتی شغل ومقام دراجتماع از پدرم جلوتر بود و بدین سبب درخانواده ما مادرم خیلی مقتدرتر از پدرم بود وهرچه که او می گفت اجرا می شد. این البته متضاد باسنت جاری پدرسالاری دراجتماع ما بود.

فرح ــ آیا داشتن آگاهی سیاسی مشکلات خاصی دررابطه باخانواده ات برای تو ایجاد نمی کرد؟

نسرین ــ چرا، کشمکش های من باخانواده ام ازهمان زمانهای جوانی شروع شد. چون من هرچه بیشتر به مسائل اجتماعی واقف می شدم وسنت غالب را مورد سئوال قرار می دادم،قبول بینش اجتماعی خانواده ام برایم مشکل تر می شد. بخصوص که مادر من کاملا به حفظ امتیاز طبقاتی معتقد بود والبته این هم برمی گشت به سابقه خانوادگی خودش،و بدین جهت همیشه اصرار داشت که من معاشرتم فقط باطبقه اعیان و بالا باشد واز نظر لباس پوشیدن وحفظ ظاهر همیشه باهم دعوا داشتیم. بعلاوه،بعد ازورود به دانشگاه یک مقدار زیادی هم دعواهای جدیدشروع شدسراینکه من میخواستم دردوران تعطیلات مانندخیلی دانشجوهای دیگر کار موقتی بگیرم ومادرم این کارها رامادون شان خانوادگی ما می دانست ودر یک مورد بخصوصی حتی کار به کتک کاری ودعوای بسیار شدیدی کشید ولی آخر سرمادرم موافقت کرد.

فرح ــ آیا ازلحاظ دختر بودن هم محدودیتها ومسائلی برایت پیش می آمد؟

نسرین ــ من دراین مورد مسائل زیاد حادی نداشتم،چون بطورکلی مادرم مادختران را درمورد معاشرت باپسران تاحد زیادی آزاد گذاشته بود، البته به شرطی که پسرانی ازطبقه خودمان باشند ونه طبقه پائین. در مورد مسافرت تنها وگردش هم بعد ازرفتن به دانشگاه بتدریج خیلی آزادی های بیشتری به دست آوردم. درضمن برای اینکه بی انصافی نکرده باشم این را هم اضافه بکنم که من بعدها وقتی

باتامل بیشتری به گذشته ها ورفتار مادرم فکر کردم متوجه شدم که خود اونیز به علت زن بودنش وهمچنین به خاطر فرزندانش ازخیلی امکانات وفرصتهایی که می توانست داشته باشد گذشت کرده ودر زندگیش خیلی زحمت کشیده تاکمبود هایی راکه پدرم داشته جبران بکند. درحالیکه اگر یک مرد بود هم امتیازات خیلی بیشتری رامی داشت وهم زندگی کم زحمت تری را.

فرح ــ نقطه شروع فعالیت سیاسی تو ازکجا بود؟

نسرین ــ ازسال اول دانشگاه یعنی ازسال ۱۳۵۱،من در یک رشته صنعتی درس می خواندم ودر وهله اول فعالیتم به صورت بحث باسایر دانشجوها ورد و بدل کتاب بود. این زمانی بود که فعالیتهای سازمان چر یکهای فدائی خلق تازه شروع شده بود وروی این موضوع بین دانشجو یان خیلی بحث بودواعلامیه های آنهادست به دست می گشت.

فرح ــ اپوز یسیون فعال علیه رژ یم شاه درآن زمان بیشتر درچه حدی بود؟

نسرین ــ بیشتر درسطح روشنفکری ودانشجوئی بود،چون درزمینه جنبشهای ملی وتوده ای فعالیت چشمگیری وجود نداشت. از دوسازمان چر یکی آن زمان چر یکهای فدائی خلق دردانشگاه ماازهمه بیشتر طرفدار داشتند.

فرح ــ لطفا شرحی بده ازچگونگی جلب تو به این سازمان وفعالیتهایی که دراین زمینه کردی.

نسرین ــ بعد ازمدتی که من دردانشگاه بودم وتماس نزدیکی بابچه های چپ داشتم یکی ازاعضای سازمان مرا دعوت به همکاری کرد. من هم باخوشحالی قبول کردم،چون درآن زمان این خودش مایه افتخار بود. در ابتدا فعالیت من فقط درسطح سیاسی بود که شامل پخش اعلامیه وجذب دانشجو یان دیگر به سوی سازمان بود. این البته شروع کار بود و بعد ازمدتی من باید دوره هائی رامی دیدم که مرا آماده کند برای چر یک شدن. دراین رابطه سازمان تصمیم گرفت که مرا همراه بایکی ازدوستانم که درشرایطی شبیه به من بود برای تعلیم به اصطلاح پرولتار یزه شدن بفرستند به یک محله فقیرنشین که ماتجر به مناسبی کسب بکنیم. ازاین رو من ودوستم مخفیانه،بدون اینکه به خانواده مان بگوئیم یک سال تابستان رابه بهانه اینکه به یک شهر دیگر برای مسافرت می رو یم هر دو به جنوب شهر تهران رفتیم و یک اطاق کرایه کردیم ودر یکی ازکارخانه های آن محل به عنوان کارگر ساده استخدام شدیم. درهمین زمان درحین این تجر به مادرجنوب شهر،برای اولین بار درذهن من سئوالاتی درمورد کار برد مشی چر یکی ونحوه برخورد سازمان بامسائل ایدئولوژ یکی مطرح شد. چون من دیدم که ماخیلی ازمردم جدا بودیم،حتی درحد دوستی وآشنائی باافراد دور و برمان هم خیلی محدود بودیم به خاطر همان

مخفیکاری وعدم جلب سوء ظن دررابطه باسازمان،حتی باکارگران اطرافمان هم که اتفاقادرآنزمان درگیر یک مبارزه صنفی بودنددرکارخانه نمیتوانستیم ارتباط چندانی برقرار کنیم ودراین مبارزه هیچ شرکتی داشته باشیم.این مسئله خودش نقطه شروع اختلاف من شد باسازمان.

فرح ــ دراین مورد لطفا بیشتر توضیح بده.

نسرین ــ عین ماجرا این بود که درآن کارخانه یک حرکتی به وجود آمد سرطرح طبقه بندی مشاغل،که الان جزئیاتش درست یادم نیست.بهرحال بین کارگران خیلی بحث وصحبت پیش آمده بود و بحث ازاعتصاب هم بود.دراین میان یک کارگر فعالی که خیلی در بسیج دیگران همت می کرد مورد پشتیبانی همه کارگران بود،آن قدر که کارگران او رانماینده اصلی خودشان می شمردند ونماینده تحمیلی کارخانه رارد می کردند.سراین جریان من بایکی ازمسئولان سازمانیم که درحقیقت مسئول کلی شاخه ما بود تماس گرفتم ومطرح کردم که ما باافرادی مانند این کارگرمبارز تماس بگیریم وسعی کنیم این گونه آدمها راجلب بکنیم به سازمان.این شخص وقتی این حرف راشنید چنان عصبانی شد وتشر شدیدی به من زد که من بکلی جاخوردم.اومی گفت توچگونه چنین حرفی رامطرح می کنی،این می شود کار سیاسی وما که وظیفه مان این نیست.ما درگیر مبارزه چریکی هستیم وبرای آن باید خودمان راآماده کنیم،وخلاصه کلی بامن دعوا کرد.بعد ازآن هم دیگر بحث جلب کارگران راپیش نکشیدم.

فرح ــ بعد ازاینکه به دانشگاه برگشتید چه شد؟

نسرین ــ برای من باز این شک وجود داشت که راه چریکی راهی نیست که ما را درارتباط باتوده ها قرار دهد وامکان غلط بودن این راه را باسازمان مطرح کردم.ولی سازمان این را به عنوان ضعف شخصی ازطرف من تلقی کرد که بخصوص چون ازخانواده مرفهی بودم پس من ظرفیت کار سیاسی و یا زندگی پرزحمت راندارم وحالا دارم بهانه می گیرم وخلاصه برخوردهای خیلی تندی بامن شد که حتی خود مرا دراین مورد به شک انداخت.البته این توضیح رابدهم که من فکر می کنم این فقط درمورد من نبود.یعنی اصولا این نحوه برخورد مشی چریکی بود که اگر هرکسی خود مشی را زیرسئوال قرار می داد باانتقاد شدید ازشخص وبرگرداندن مسئله به ضعف شخصی وکوباندن اومغلوبش می کردند.هرچند که من این راکاملا روشن کرده بودم که منظور من کنار کشیدن و یا کم کردن فعالیت هایم برای سازمان نبود.

فرح ــ منظورت ازاینکه گفتی حتی خودت به شک افتادی چه بود؟

نسرین ــ درآن موقع من اصولا آگاهی سیاسی واجتماعی ام خیلی کمتر بود ولزوم

کارسیاسی ومسئله آگاهی توده هابرایم به حد امروزروشن نبود. بنابراین هرقضاوتی هم که می کردم بیشترحسی بود و برحسب سنجش تئوریکی نبود،درنتیجه موقعی که سازمان بامن آن طور برخورد شدید کرد و بجای بحث سراصل موضوع کاراکتر مرا کوبید درخود من هم خیلی شک ایجاد شد راجع به این که شاید ضعف درشخصیت خود من باشد ونه دراین بینش سیاسی وخلاصه خیلی تحت تاثیر قرار گرفتم. البته درک این موضوع هم برای کسانی که درآن زمان وتحت آن شرایط وفشارهایی که برروی مابود زندگی نکرده اند آسان نخواهد بود.

فرح ــ پس لطفا کمی توضیح بده درمورد کارتان درمحیط دانشجوئی.

نسرین ــ فعالیتهای صنفی ــ سیاسی درآن زمان درمحیط دانشگاهی، درتهران بهرحال،خیلی بود. سازمان هم عملا تغذیه اش ازچنین تجمعاتی بود. چون بچه های چپ درفعالیتهایی مانند کوهنوردی،فیلم، کتابخانه وغیره بیشتر شرکت داشتند. اغلب هم این فعالیتها رامی گرداندند. ما وظیفه مان این بود که دراینجا وآنجا بچه های چپ هوادار راکه بخصوص دراین نوع فعالیتها شرکت داشتند سراغ بکنیم و بعد ازجلب اعتماد وشناسایی کامل باسازمان درتماس بگذاریم. منتها بمحض اینکه اینها می آمدند ودر تماس باسازمان قرارمی گرفتند ازفعالیتهایشان بیرون کشانده می شدند. برای مثال من دانشجویی را در یکی ازدانشگاههای دیگر سراغ کرده بودم که خیلی فعال بود در بر پا کردن کتابخانه دانشکده خودشان و پسر خیلی فهمیده ومبارزی بود،من که موظف تماس وجلب او به سازمان بودم اول کار خیلی بااستقبال اومواجه شدم، که البته این همانطور که قبلا هم اشاره کردم درمورد اکثر دانشجویان مورد تماس صدق می کرد. ولی بعد ازمدتی من مرتب به اواصرار می کردم که ازفعالیتهایش دست بردارد وکنار بکشد. درضمن این را هم اضافه بکنم که این فقط درسطح دانشجویی نبود بلکه درسطح کارگری هم بود. هرچند بکه سازمان رابطه اش باکارگران اصولا خیلی کم بود. ولی اگر در یک جایی یک کارگر فعالی راهم جلب سازمان می کردند،بعداین شخص کارگرمنفعلی می شد،بجای اینکه فعالیتش بیشتر بشود.

فرح ــ لطفا درمورد رابطه سازمان فدائیان باکارگران کمی بیشتر توضیح بده.

نسرین ــ من چون دررابطه باکارهای دانشجویی بودم،زیاد ازروابط کارگری سازمان اطلاع نداشتم ولی موضوعی راکه می توانم درحد کلی بااطمینان بگویم این است که عملیات چریکی سازمان درآن زمان به جنبش کارگری هیچ کمکی نمی کرد،حتی موقعی که خود این عملیات دررابطه بایک جریان کارگری بود. چند نمونه بدهم،مثلا موقعی که اعتصابات درکارخانه جهان چیت راه افتاد ورژیم هم یک عده کارگران راکه تظاهرات راه انداخته بودند،به گلوله بست،

بعدش هم سازمان ازکارفرمایان کارخانه یکی راترور کرد. خوب،این امر کارگران رادر آنجا خیلی خوشحال کرد که دق ودلی خالی کردند و یکی آمد ازاین اربابان انتقامی گرفت. سازمان هم اسمش سرزبانها افتاد وجلب سمپاتی کرد. ولی دررابطه باجنبش خود کارگران آنجا، که چه نوع استراتژی رابابد اتخاذ بکنند،چه نحوه تشکلی را در پیش بگیرند وسیاستشان درمقابل کارفرما چه باشد،هیچ کمکی نکرد. برعکس حتی کارگران رامی توانست منفعل بکند چون موضوع باانتقام کشی منتفی می شد،نه اینکه خود کارگران جمع شوند و ببینند چه جوری دردهایشان رادوا کنند. نمونه دیگری که الان به نظرم می رسد این بود که عده ای ازکپرنشینان دور فرودگاه مهرآباد رابرای جشنهای ۲۵۰۰ ساله جمع کرده بودند و برده بودند خیابان شهرساز. درآنجا وضع این افراد خیلی بد بود وخود چادرنشینان دست به حرکات اعتراضی ودسته جمعی زدند. اقدامی که سازمان کرد این بود که یک روز به ماشین ماموران امنیتی درمقابل همین چادرها نارنجک پرت کرد. خوب،این باعث خوشحالی آن مردم شده بود ولی این که جنبش آنها راهدایتی بکند و یا ایده ای و یا برنامه ای برای تشکل به آنها بدهد،هیچ!من خودم یکی ازوظائفم درآن زمان این بود که بامردم آنجا تماس بگیرم وصحبت بکنم. مثلا یک نفرمی گفت شنیده ام گروهی هست به نام چریکها که ازمردم زحمتکش حمایت می کنند. ولی این که من الان چه کاربکنم و یا چه کارمی توانم بکنم،ازاین خبری نبود. واضح است که یک آدم عادی راهم که نمی توانستی بگوئی که تو الان بیا چریک بشو وجنگ مسلحانه بکن. یک نفر دیگرمی گفت به به،این چریکها خوب ازدولت انتقام می گیرند وغیره خلاصه این افراد دررابطه باسازمان بیشتر حالت تماشاچی راداشتند.

فرح ــ این اصرار به عدم فعالیت سیاسی اعضاء، که قبلا به آن اشاره کردی،فقط به خاطر حفظ اصول مخفی کاری بود یابه دلائل دیگری؟

نسرین ــ بیشتر به خاطر همان مخفی کاری بود. چون مابابد بدان جایی می رسیدیم که می شدیم چریک. یعنی مابابد کشیده می شدیم بیرون ازمحیط روزمره. بینش غالب درآن موقع این بود که کارسیاسی کاری نیست که به نتیجه برسد. مابابد این آدم رامی کشیدیم بیرون ازمحیطش، تربیتش می کردیم که ورزش کند وکوهنوردی برود وخود را ازلحاظ جسمی قوی بکند و بعد برود جنوب شهر یاسایر جاهای فقیرنشین وزحمت وذلت بکشد وسختی ببیند تابالاخره بشود چریک و بعد هم مدتی در یکی ازخانه های تیمی زندگی بکند تابالاخره یک روزی بتواند برود ترور بکند. علاوه براینها کسی که جذب می شد باید تمرین می کرد که تمام جنبه های زندگی رابگذراد کنار وزندگی خیلی محدودی داشته باشد

که یک اثر محسوس این رو یه این بود که درآن شخص یک حالت برتری ایجاد می کرد. یعنی آن آدم خودش رابالا تر ازدیگران می دید.چون می دید که نسبت به چیزهایی درزندگی گذشت کرده است و بنابراین برتر است براطرفیانش و یک حالت قهرمانی راپیدا می کرد.

فرح ــ اگر منظورت این است که یکی ازاثرات مشی چریکی قهرمان پروری بود،ممکن است توضیح بدهی که سازمان چنین رو یه ای راچگونه بابینش ومرام مارکسیسم تطبیق می داد؟

نسرین ــ بله، کاملا قهرمان پروری بود.ولی این اصلا ربطی به مرام مارکسیسم نداشت. احمد زاده، که درآن موقع بحثش غالب بود،چنین استدلال می کرد که دوران مارکس و«چه باید کرد»لنین گذشته،الان وقت آن است که موتور کوچک، که همان چریکهای فدائی خلق باشد،به حرکت دربیاید ودیگران راجذب کند تاتبدیل بشود به یک سازمان مسلح توده ای و بدین ترتیب موتور بزرگ را که همان ایران باشد به حرکت دربیاورد،اول ازراه ترور و بعد هم باتبدیل به جنگهای چریکی.

فرح ــ باچه برنامه مشخص سیاسی واجتماعی؟

نسرین ــ همان نظام کلی سوسیالیستی. البته هیچوقت چندان بحثی دراین باره نشده بود مثلا کتابهائی که مامطالعه می کردیم شامل مطالعات مختصری ازچند تا ازدهات ایران بود، که آنها راهم بیشتر اوایل کار به مامی دادند.یاتاریخ سی ساله ایران به قلم جزنی ولی بعدها مطالعات ماهمه اش این بود که فلان عملیات چریکی درفلان مملکت چگونه انجام شد ومثلا توباماروها چگونه کارمی کردند و برنامه هایشان چگونه بود،واز این قبیل چیزها که مامی نشستیم برای همدیگر تعریف می کردیم ودرس پس می دادیم!حالا شاید مسخره به نظر بیاید ولی درآن زمان جو غالب طوری بود که اصلا کتاب خواندن ومطالعه خیلی تحقیر می شد،می گفتند اینها بیخود است، بیفایده است، الان وقت این چیزها نیست،الان باید مبارزه کرد وجنگید.من که مثلا خودم رامارکسیست می دانستم،فکرمی کنید چند تا کتاب ازمارکس خوانده بودم؟به غیر ازاین مسئله که ترجمه های فارسی خیلی کم بود وگیر نمی آمد،مااصلا تشویق هم نمی شدیم که دنبال هیچ نوع کار مطالعاتی برویم اصولا روشنفکری ومطالعه درسطح کلی به عنوان پدیده ای بورژوائی رد می شد وانقلابی نبود.

فرح ــ تواین رو یه و برخورد اطرافیانت رادرسازمان عمومیت می دهی به تمام سازمان؟

نسرین ــ نه،من فکر می کنم شاخه ای که من درآن بودم یکی از بدترین شاخه

های سازمان بود. چون بعدها ازهمان مسئولی که گفتم برخورد خیلی بدی بامن داشت سرمسئله جلب کارگران به سازمان انتقاد شدیدی شد واین شخص ازطرف سازمان کنار گذاشته شد.

فرح ــ این قضیه مال چه سالی بود؟

نسرین ــ این حدود سال ۵٤ بود. البته این توضیح رابدهم که ازهمان اوائل هم اختلاف نظر بین بنیان گذاران سازمان بود. مثلا جزنی روی کارسیاسی هم تاکید می کرد و بحث من هم درآن زمان درهمان حد جزنی بود، البته بدون اینکه من به تئوری های اوآشنائی زیادی داشته باشم. بعدا هم که بحث بین شاخه های دیگر برروی کاربرد وصلاحیت مشی چریکی اوج گرفت درابتدا باتکیه به تز جزنی بود که بعد ازمدتی به انشعاباتی منجر شد و بالاخره بعد ازانقلاب اصولا خود مشی چریکی ازطرف اکثریت رد شد.

فرح ــ شماها هیچ اطلاعی ازنظریات و یا جریاناتی که درداخل سایرشاخه ها می گذشت داشتید؟

نسرین ــ نه، اصلا امکان چنین چیزی نبود. یعنی افراد درون یک شاخه به قدری به صورت بسته درداخل آن شاخه گیر بودند که هیچ امکان تماس بادیگران نبود، به غیر از یکی دونفر از بالائی ها که درتماس باسایر شاخه ها بودند.

فرح ــ حالا اگر ممکن است برگردیم به جریانات برگشت تو به دانشگاه پس ازآن دوره ای که در یک کارخانه برای پرولتاریزه شدن طی کرده بودی.

نسرین ــ بعد ازاین جریان به علت آن سئوالاتی که درمورد مشی چریکی برای من مطرح شده بود، اعتماد سازمان به من تاحدی متزلزل شد وفعالیت من ورابطه من باآنها حالت کناری گرفت وآن پروسه ای راکه ازقبل قرار بود من طی بکنم، یعنی بعد از یک مدتی تعلیمات چریکی ببینم و بعد هم مخفی شده، چریک بشوم طی نشد. ولی درعین حال یک مسئله مهمی هم برای من پیش آمد وآن این بود که آن دوست صمیمی من که باهم دوره پرولتاریزه شدن راطی کرده بودیم به بقیه جریان ادامه داد. یعنی دانشگاه راترک کرد وچریک شد وچون دوستی مرا بااو همه می دانستند این خطر بود که هرآن مرا دررابطه بااو دستگیر بکنند. البته درمورد چریک نشدن من این راهم بگویم که حتی درهمان حد کارسیاسی، سازمان اصولا خیلی ازجنبه های انسانی زندگی راکه درحد روابط دوستی، خانوادگی وزن ومرد بود رد می کرد واین برای من خیلی مطرح بود، چون احساس می کردم که دارم ازتمام مردم واطرافیانم وخانواده ام جدا می شوم واصلا دارم یک آدم دیگری می شوم وقبول این هم برای من سخت بود.

فرح ــ ولی درعوض توهیچوقت این احساس رانداشتی که علی رغم این فداکاری

ها هدف مربوطه آن قدر مهم است که ارزشش راداشته باشد؟
نسرین ــ مسئله این نبود. من آن فداکاری اصلی راکه فعالیتم برای سازمان بودحاضر بودم ادامه بدهم وجانم رابه خطر بیندازم. بخصوص دراین زمان چون یک عده اعضاء دستگیر و یا مخفی شده بودند، بااینکه مسئولیت ارتباطی ازمن سلب شده بود ولی آن کار خطرناکی که پخش اعلامیه بود من هرچه بیشتر انجام می دادم ومی دانی که اگر گیر ساواک می افتادی پوست ازکله ات می کندند. ولی سوالی که برای من پیش آمده بود این بود که اصلا آیا این راه مبارزه، یعنی این نوع شیوه چریکی راه صحیحی است برای آن هدف که بسیج وهدایت توده ها بود؟ واصلا آیا چنین چیزی درعمل میسر خواهد بود؟ چون من می دیدم که درعمل درست برعکسش دارد انجام می گیرد یعنی به علت فعالیت سازمانی آن رابطه طبیعی وساده ای را هم که باتوده مردم آدم می توانست داشته باشد ازدست می داد.
فرح ــ خوب، تو فکر می کنی باآن شرایط اختناق رژیم شاه راه دیگری هم بود؟
نسرین ــ اتفاقا چیزی که باعث می شد من درآن زمان فعالیتم رابا چریکهای فدائی خلق ادامه بدهم همین مسئله بود. چون من نمی خواستم فعالیت سیاسی ام رابکلی کنار بگذارم وتنها سازمانی هم که درسطح نیروهای چپ درآن زمان وجود داشت همین سازمان بود. البته یک نکته خیلی مهم را باید دراینجا اضافه بکنم وآن این است که تمام انتقاد هائی راکه الان می کنیم باید تاحدی درداخل آن چارچوب شرایط زمانی ومکانی بگذاریم. یعنی مثلا فراموش نکنیم که این جنبش جوان دانشجوئی درآن زمان واصولا خیلی جوانها فاقد هرنوع سابقه کار سیاسی وهرنوع پختگی سیاسی بودند ودر نتیجه دچار خیلی اشتباهات وانحرافات شدن برای ما بهرحال اجتناب ناپذیر بود. این نکته برمی گشت به این مسئله که جنبش های سیاسی قبلی، چه توده ای وچه ملیون، همه شکست قطعی خورده بودند واصولا روحیه مبارزه ومقاومت درمردم شکسته شده بود، بخصوص باآن جو وحشتناک خفقان رژیم شاه. درنتیجه جوانها شروع کرده بودند به یک سری مبارزه که هرچند بی تجربه و بعضا کاملا اشتباه بود وشاید جنبه عکس العمل درمقابل روندهای سیاسی اپوزیسیون ازقبل راداشت ولی بهرحال خیلی فداکاری ها هم انجام شد وما ازاین راه خیلی تجربه ها به دست آوردیم.
فرح ــ بالاخره عاقبت کار به کجا کشید؟
نسرین ــ اواخر آن سال تحصیلی سازمان بامن تماس گرفت وازمن درخواست شد که برای تماس باخارج وظیفه بخصوصی رابعهده بگیرم. هرچند که مسئولیتهای تماس راسازمان ازمن سلب کرده بود ولی چون این تماس دررابطه باخارج ازایران بود ازجنبه امنیتی نگرانی احساس نمی کردند. من هم مسافرتی راهمراه باخانواده

ام که برایشان امکان مسافرت به اروپا بود جور کردم وخلاصه مسئولیتی راکه داده شده بود متقبل شدم.ولی درست چند روز قبل ازعزیمتمان رابطهای من که قرار بود بامن تماس بگیرند وکار مشخصم راتوضیح نهائی بدهند در یک زدوخورد مسلحانه کشته شدند و پیغام به دست من نرسید.من هم چون اصرار شدید برای این مسافرت به خانواده ام کرده بودم دیگر روز آخر نمی توانستم زیرش بزنم وامکان تاخیر سفر هم نبود ومجبور به مسافرت شدم.ولی بهرحال دست خالی بودم واز این بابت خیلی متاسف وناراحت بودم.بعد از برگشتمان چندی نگذشت که آن شخصی که درهمان مراحل اولیه تماس من باسازمان بامن دررابطه بود یعنی مسئول اولی آشنائی من باسازمان دوباره به سراغ من آمد وما چندتا ملاقات داشتیم که درملاقات آخری ساواک چون ردپای او راپیدا کرده بود ودر تعقیبش بود ما راگیر انداختند که هردو یمان دستگیر شدیم.

فرح ــ تاآنجائی که برایت اشکال نداشته باشد لطفا ازجریانات زندان واینکه عاقبت تو وآن رابط سازمانیت به کجا کشید بگو.

نسرین ــ رابط سازمانی من چون یک چریک بود وشاید فکر می کرد که امکان جان سالم بدربردن ازدست ساواک راندارد همان لحظه دستگیری باسیانوری که درداخل حلقه انگشترش بود خودکشی کرد وساواک رادر حسرت اعتراف کشیدن ازخود گذاشت.خود من البته درموقعیت بهتری بودم ولی بااین حال چریک نبودن من مانع بکاربردن شکنجه ازطرف ساواک نشد شکنجه تاچند هفته کم و بیش ادامه داشت.ولی بعد بیشتر به علت نداشتن مدرک چندانی علیه من مرابه بخش عمومی زندان زنان منتقل کردند که شش ماه هم درآنجا بودم و بعد ازآن باگرفتن کلی قول وضمانت ازخانواده من درمورد نگهبانی آنها ازمن واینکه مرتب مراقب من باشند،مرا آزاد کردند.چون بهرحال ازلحاظ سلامتی هم وضعم چندان خوب نبود و به این خاطر خانواده من توانسته بودند برروی مقامات مربوطه فشار بیاورند.ولی دوعلت وجود داشت که من به نسبت زود آزاد شدم واصلا کارم به محاکمه ومحکومیت نکشید.اولین وشاید مهمترینش این بود که ساواک باتمام تشکیلات وزرنگیش به سابقه کار من زیاد پی نبرده بود.مثلا اینکه من دوره ای رادر جنوب شهر وهمراه آن دوست که بعدا چریک شد گذرانده بودم نمی دانستند ومن توانستم به این امر تظاهر بکنم که من عاشق آن چریکی بودم که باهم دستگیر شدیم ورابطه مابیشتر رابطه عشق ودوستی بود وسازمانی نبود.البته چقدر این حرف راباور کردند نمی دانم ولی بهرحال ضدش راهم نتوانستند ثابت بکنند. دومین نکته هم این بود که جریان دستگیری من مصادف شد بازمان انتخابات کارتر درآمریکا وسروصدائی که درغرب درمورد فشار آمریکا برروی رژیم شاه ودیکتاتورهای دیگر

برای حفظ حقوق بشر وارد می آمد. این باعث شده بود که ساواک موقتا کنترلی بروحشیگریهایش اعمال کند وتاحدی ضوابطی رارعایت می کرد.البته درمورد زندانیان سیاسی این باز بستگی داشت به نفوذ خانوادگی شخص و بستگانش.

فرح ــ بااین وصف توچندان شکنجه نشدی؟

نسرین ــ شکنجه من جنبه بدنی اش درحد شلاقهای کف پائی وسوزاندن باآتش سیگار وکتک خوردن بود که درزمان شکنجه به نظر چندان مجازات سبکی هم نمی آید!ولی جنبه دیگرش شکنجه روحی بود ماموران بادشنام های رکیک وتهمتهای اخلاقی انواع آزار رابه انسان وارد می آوردند.

فرح ــ درمورد زنان زندانی،ساواک هیچ متدهای بخصوصی به کارمی برد؟

نسرین ــ یکی ازطرق کوبیدن روحیه دختران زندانی سیاسی بوسیله ساواک همین مطرح کردن دختر بودنشان بود واینکه به عنوان یک زن ممکن است درمورد ظاهرشان عقده هائی داشته باشند.مثلا اینکه زشتند وچون نمی توانند توجه مردان راجلب کنند دست به چنین کارهائی زده اند وخلاصه سوء استفاده ازنقطه ضعفهایشان.ولی این را هم بگویم که نکته ای را که خیلی از بچه ها قبول داشتند حتی بعضی از پسرها،این بود که دختران اصولا درصد مقاومتشان از پسرها خیلی بیشتر بود.

فرح ــ توهیچ مدرکی برای اثبات این حرف داری؟

نسرین ــ من هیچ آماری دراین مورد سراغ ندارم.ولی برحسب تجربیات خودم وآن چه ازاطرافیانم شنیدم نسبت دخترانی که درزندان مابودند وخیانت کرده بودند درمقایسه باپسرها پائین تر بود.

فرح ــ ولی بهرحال نسبت پسران فعال سیاسی و بالطبع زندانی سیاسی هم خیلی بیشتر بود تادختران.

نسرین ــ بله،ولی من با درنظر گرفتن همین نسبت دارم می گویم.برای مثال،من ازتمام دختران زندانی وازسایرین فقط دونفر دختر راشنیده بودم که لو داده بودند وجاسوسی می کردند ولی از بین پسران چندین نفر بودند که عده زیادی رالو داده بودند.یک نفر بود به نام افراخته که اصلا خودش بعد ازمدتی به بازجوتبدیل شده بود وعده دیگری راهم دورو ورش جمع کرده بود وخلاصه تشکیلاتی راه انداخته بود. به جاسوسان اومی گفتند لشگر افراخته.چنین جریاناتی را ماهیچوقت درمورد دختران نشنیدیم.

فرح ــ اگر این فرضیه صحیح باشد فکر می کنی به چه دلیل مقاومت دخترها بیشتر بود؟ایمانشان بیشتر بود؟یادلایل دیگری داشت؟

نسرین ــ این برای من هنوزسوالی است.ولی فکرمیکنم بخاطر

تربیتی که دخترها شده بودند حس فداکاری وحتی تاحدی یک بعدی پذیرفتن یک راه دردختران خیلی قوی تر بود نسبت به پسرها.مثلا بعد ازانقلاب درمحیط خود دانشگاه درصد دختران بین مجاهدین خیلی بالا بود ولی بین حزب الهی ها خیلی کم بود.

فرح ــ بله،ولی فکر نمی کنی که این شاید تنها مسئله خیانت نباشد بلکه مسئله کشش ایدئولوژی هم باشد.چون حزب الهی ها نظرشان نسبت به زن خیلی بدتر بود تامجاهدین.

نسرین ــ شاید،ولی درمورد چپ هم این باز به نحوی مشاهد می شد.به این صورت که درزمان اوج مشی چریکی،طرفدار حزب توده درمحیط دانشگاهی خیلی کم بود واصولا همانطورکه می دانید حزب توده به عنوان خائن معروف بود وهیچ احترامی نداشت.بعد ازانقلاب که توده ای ها علنا شروع به‌تبلیغ وعضوگیری وتوسعه خود کردند،کسانی که به طرفشان جلب می شدند ازطرف بقیه خیلی مورد سوء ظن قرار می گرفتند وطرد می شدند.حالا جالب این بود که از بین پسران نسبت خیلی بیشتری به طرف حزب توده رفتند تااز دختران،البته این درابتدای کار بود.دختران بیشتر به طرف گروههائی که درجهت خط سه بودند رفتند،من فکر میکنم حتی ۵۰ یا ۶۰ درصد پیروان این مشی،البته درمحیط دانشجوئی،از بین زنان بودند.

فرح ــ کمی راجع به این خط مشی توضیح بده.

نسرین ــ خط یک حزب توده بود.خط دو فدائی ها بودند وخط سه تمام آن گروههائی بودند که شوروی رارد می کردند،تاکید برروی کار سیاسی داشتند ومشی چریکی راهم رد می کردند.

فرح ــ علت کشش دختران به طرف خط سه ونرفتن به سوی حزب توده درآن ابتدا چه بود؟

نسرین ــ درمورد حزب توده،فکر می کنم که اکثرا دخترها وحشت بیشتری ازطرد شدن واینکه بعنوان خائن شناخته بشوند دارند تاپسران.البته این خیلی کلی است چون استثنائات هم زیاد هستند.خود توده ای ها که می گفتند شاید چون دخترها احساساتی تر هستند می روند طرف خط سه. ولی من فکر می کنم که شاید چون خط سه ای ها طرفدار کار سیاسی بودند وچریکی نبودند کار مایینشان برای زنان راحت تر بود.درعین حال بعضی ازگروههائی هم که دراین خط بودند شاید نظرشان نسبت به شرکت زنان واصولا برخورد بازنان بهتر بود.البته این باز درمحیط دانشجوئی است وشاید عمومیت نداشت.

فرح ــ برگردیم به دوران دهه ۵۰،قبل ازانقلاب تاموضع زنان رادر بین جریانات

چپ مورد بحث قرار دهیم. تاآنجا که تواطلاع داشتی در بین فعالان سازمان فدائیان درآن زمان درصد زنان نسبت به مردان چقدر بود؟

نسرین ــ آمار دقیقی ندارم ولی به نظر من حدود سی درصد.

فرح ــ درسطح دانشگاهی چقدر بود؟

نسرین ــ درصد فعالین بین دانشجویان دختر اصولا بیشتر از پسرها بود. مثلا دردانشگاه ما که تعداددختران کم بود، اگرهواداران سازمان در بین پسرها ۶۰ درصد بودند، بین دخترها شاید ۷۰ یا ۸۰درصد بودند.

فرح ــ چرا زنان تمایل بیشتری نشان می دادند؟

نسرین ــ دختران اصولا فعالتر هم بودند. فکر می کنم شاید چون زنان اصولا حساس ترند، به مسائل اجتماعی هم حساس ترند ودختران دانشجو که بدان صورت مسئولیت زندگی خانوادگی وغیره بردوششان نیفتاده بود این حساسیت رابیشتر درعمل نشان می دادند.

فرح ــ فکر می کنی زنان به علت آن ستم اضافه وتبعیضی که براساس جنسیتشان درخانواده واجتماع متحمل می شوند اصولا حساس ترند و یا مسئله اصلی مورد توجهشان تبعیض اجتماعی است؟

نسرین ــ فکر نمی کنم تبعیض علیه زن بصورت یک مسئله مشخص برایشان مطرح بود، چون اعتراضی به آن تبعیضات نمی کردند، یعنی تاحدی آن تبعیضات رادر ته دلشان قبول کرده بودند. ولی اینکه این گونه فعالیت سیاسی برای دختران یک شخصیتی رامی ساخت واز این راه هویتی به دست می آوردند، به نظر من امری است مسلم.

فرشته ــ من راجع به خودم فکرمی کردم وشایداین قضیه رابتوانم روشن تر کنم. محرومیتهائی که دخترها داشتند، درهر زمینه ای، آنها راخیلی بیشتر به طرف مسائل سیاسی می کشاند، نه اینکه مستقیما بگویند برضد این محرومیتها مبارزه بکنیم، ولی برضد ظلم بطورکلی. چون خودشان رامشخص ومتمایز نمی کردند ظلم نسبت به خودشان رافقط درهمان چارچوب ظلم وستم کلی می دیدند.

فرح ــ اصولا زنان دانشجوی فعال و یا سمپات نسبت به مسائل زنان چه فکر می کردند؟

فرشته ــ به صورت مشخص خودشان رابهیچوجه جدا نمی کردند.

فرح ــ یعنی آگاهی فمینیستی مشخصی نداشتند؟

نسرین ــ درصحبت همیشه گفته می شدکه زن ومرد برابرند، یا درتئوریها این بود، ولی عملا آن محرومیتها راقبول داشتند.

فرح ــ یعنی حق می دانستند که تاحدی مردها باید مسئولیت بیشتری را بردارند

وزنان بروند دنبال کارهای سبکتر؟
نسرین ــ نه،درحد مسئولیت فکر نمی کنم،ولی عملا هژمونی مردها رامی پذیرفتند وعلیه آن هیچ بحث واقدامی نمی کردند.البته درحد صحبتهای کلی وحتی بعضی اعلامیه ها بحث ازستم دوگانه برروی زن بود ولی اینها همه تئوری بود،یعنی درعمق ودرته قضیه اگر موشکافی می کردی محتوایی نبود.بخصوص ازنظر جنبه اخلاقی تبعیضاتی راکه علیه زنان می شد می پذیرفتند.
فرح ــ منظورت ازجنبه اخلاقی،درحد روابط بین زن ومرد است؟که مثلا زنها باید محدودتر باشند و یا حجب وحیا باشند ومتین وسنگین وغیره؟
نسرین ــ بله،کاملا.یعنی درهمان چارچوبهای مذهبی،مثلا درمورد پوشش،زن باید یک چیزی بپوشد که گشاد باشد و بدن نما نباشد،حالا چادر اسمش نیست ولی لباس معمولی هم نه، مثلا شلوار بابلوز بلند.و یا موهایت را نباید آرایش کنی بلکه باید از پشت جمع کنی،آستین کوتاه نپوشی بلکه آستینت بلند باشد وغیره.بعدها که مثلا دامن می پوشیدی باید همراهش جوراب کلفت می پوشیدی ونه پای بی جوراب.
فرشته ــ و یا مثلا نباید زیاد بخندی،یادخترها نروند تنها چائی بخورند در بیرون و یا درمحیط پسرها،حتی چند نفری هم نروند.
فرح ــ چرا؟فقط برای اینکه بامردها رابطه نداشته باشند؟
فرشته ــ بله دیگر،این یک جنبه اش بود.اصولا تحلیل غالب این بود که شاه دانشجویان دختر رامی فرستد دانشگاه برای اینکه افکار پسرها رامنحرف بکند!
فرح ــ یعنی درست همان تحلیل مذهبیون؟
نسرین ــ تاحد زیادی بله.یک نمونه ای بگویم ازهمان سال اولی که به دانشگاه رفته بودم.کافه تریای ماتازه بازشده بود و بچه های مذهبی هو انداخته بودند که دانشگاه این کافه تریا راباز کرده برای ایجاد فساد.من البته این را از یکی از بچه های چپ شنیدم.درنتیجه مذهبیون تصمیم گرفتند بروند به آنجا وهروقت که یک دانشجوی دختری وارد شد، اورا هوبکنند که دختران دیگر خجالت بکشند و یا بترسند ودیگر به آنجا نروند.دراین مورد بچه های چپ هیچ عکس العملی نشان ندادند.من وچند تا ازدوستانم که همه دختر بودیم به بقیه اعتراض کردیم که چرا ما نباید حق چای خوردن داشته باشیم و یک روز همگی باهم رفتیم توی کافه تریا.بمحض ورود مایک عده از پسرها شروع به هو کشیدن کردند،ولی مابه روی خودمان نیاوردیم ورفتیم ماندو پچ وغیره خریدیم وبعد آمدیم بنشینیم دور یک میز که خالی بود.سرمیز بغلی چند تا پسر نشسته بودند که یک صندلی خالی هم پیش آنها بود.من پرسیدم که آیا این صندلی رامی خواهید؟گفتند نه نمی خواهیم من

صندلی رابرداشتم ولی تاخواستم بنشینم یکی ازآن پسرهابلندشدوآن راازز یر پای من کشید.من خیلی عصبانی شدم ومتقابلا صندلی ز یر پای او راکشیدم که خلاصه دعوابین ماراه افتاد.ولی او برمبنای همان دیدمذهبی که نبایدبه دختر دست زد وغیره بجای حمله به من باصندلی گلاو یز شد.خلاصه ماکشمکشمان بااین صندلی بود تا او بالاخره آن راازدست من بیرون کشید و به ته سالن پرت کرد.حالا دراین مورد فکر می کنید که بچه های چپ هیچ دفاعی ازحق من کردند؟نه،هیچکدام به روی خودشان نیاوردند، انگار مقصر اصلی من بودم.

فرح ــ خوب،شماها چه جوری قرار بود که باهم تجمع بکنید.اگر مثلا کافه تر یا هم نمی توانستید برو ید؟

نسرین ــ تجمع سیاسی حسابش جدا بود،اولا ما برای این کار به کافه تر یا نمی رفتیم چون درآنجا هردختری وهرکسی می آمد.درجاهایی هم که جلسه می گذاشتیم و یاتجمع داشتیم چون فکر وذکرمان فقط دور مسائل سیاسی بود باید تاحد ممکن خودمان رابه شکل پسر درمی آوردیم،یعنی موهایمان راسفت می بستیم،لباس گشاد می پوشیدیم وخلاصه هیچ جنبه زنانگی مان دراین تجمع خودش رابروز نمی داد.

فرح ــ این طور بود که می گو یی فشارشدیدی روی زنان بود که اگر می خواستند درگیر جر یانات سیاسی شوند،می باید آن اصول اخلاقی مذهبی رابخصوص درمورد پوشش ورابطه بامردها حفظ بکنند.

نسرین ــ بله،وته تنها باید کاملا حفظ می کردند،بلکه فشارهای دیگری هم بود.

فرح ــ مثلا؟

نسرینــوقتی دختری از بسیاری جهات محروم نگه داشته شوددیگرنه به آن صورت می تواند حرفش رابزند ونه خودش راخوب ابراز کند.چون دائم وجودش دارد نفی می شود شخصیتش سرکوب می شود،و بالطبع اعتماد به نفس او خیلی کمتر می شود.این مسئله اغلب به این صورت بروز می کرد که دخترها دراین جر یانات اجتماعی وسیاسی چشم به دهن پسرها بودند و به آنها به صورت رهبر می نگر یستند.خلاصه اکثرا زنها مجذوب وتحت نفوذ مردها بودند.

فرح ــ بین دختران وزنان کسی رانمی شناختی که برضد یک چنین رو یه ای طغیان بکند وز بان دراز باشد؟

فرشته ــ من شاید کمی این طور بودم،ولی بهمین دلیل هم بچه های سیاسی وچپ مرا بیشتر درمجامع خودشان راه نمی دادند ومن به مشکلات ز یادی برخورد می کردم.

نسرین ــ البته من شخصا وضعم فرق داشت،چون هنگامی که وارد یک جر یان

چریکی می شدی قیافه بخصوصی راهمیشه حفظ می کردی ودیگر به حالت یک پسر درمی آمدی واصولا مسئله جنسیت زیاد مطرح نمی شد.

فرح ــ تو ازلحاظ بحث وصحبت واظهار وجود هم آیا راه افتاده بودی وراحت بودی؟

نسرین ــ بله،بعد ازمدتی آنقدر اطمینان به نفس کسب می کردی که دیگر مسئله برایت زیاد مطرح نبود،ودیگران هم کلا قبولت داشتند.

فرح ــ فکر می کنی این خودش دلیل مهمی بود باری اینکه خیلی دخترها کشیده شوند به طرف جریانات سیاسی و بخصوص چریکی؟

نسرین ــ بله،این دقیقا عامل مهمی بود.چون تو به عنوان یک زن در یک جریان سیاسی چپ،اگر آن معیارهای آنها راقبول می کردی،کلی کسب هویت می توانستی بکنی وشخصیتت به عنوان یک انسان تثبیت می شد.تو راقبول می کردند ومی توانستی تاحدی حالت برابری راکسب کنی،البته به شکل یک پسر!

فرح ــ فرشته توچه موقعی وارد دانشگاه شدی واوضاع دردوره توچگونه بود؟

فرشته ــ من دوسال بعد ازنسرین وارد همان دانشگاه شدم ودر آن زمان درست غلیظ ترین شرایط بود، همه چیز پای گرفته بود واین رفتارهای ضد زنانه به رسمیت شناخته شده بود.

فرح ــ توچطور به طرف جریانات سیاسی کشیده شدی؟

فرشته ــ من در یک خانواده خیلی سنتی بزرگ شده بودم که اجازه هیچ نوع فعالیت خارج ازمدرسه رانداشتم،حتی درحدفعالیتهای تحت سرپرستی مانند پیشاهنگی نمی توانستم شرکت کنم.برای من،درزمان دانش آموزی،دانشگاه یک امید فرار بود ازاین محدودیتها.یعنی فکر می کردم بعد ازشروع دوره دانشجوئی خیلی آزادیها راکسب خواهم کرد،مثلا می توانم موسیقی یاد بگیرم و یا درفعالیتهای اجتماعی و بیرون ازمنزل شرکت کنم.ازلحاظ سیاسی من درآن زمان هیچ نوع آگاهی نداشتم،اگرچه درهمان حد کلی که خیلی جوانها مخالف رژیم شاه بودند من هم بودم ولی نه بادید مشخصی.رو بهمرفته دردنیای خیلی بسته ای به سرمی بردم. پس ازورود به دانشگاه من باتماس وآشنائی باجوانهای چپ وسیاسی با مارکسیسم آشنا شدم که برایم خیلی جلب کننده بود وهمچنین واقف شدم به وجود سازمانهای مبارزی مانند چریکهای فدائی خلق که درآن زمان فکر می کردم درسطح سیاسی خیلی امیدوار کننده هستند.ولی درمقابل این خوشبینی ها به مسائل زننده ای برخوردم که بعنوان یک دختر مرا خیلی سرخورده کرد وتحت فشار ومحدودیت قرار داد،بطور یکه مرا به این فکر انداخت که ازبعضی لحاظ حتی محدودیتی بیشتر ازآنچه خانواده ام برمن وارد می کرد دراین محیط باآن رو برو

هستم.

فرح ــ چه نوع محدودیتهائی؟

فرشته ــ همین که چه جور لباس بپوشی، تاچه حد حق خندیدن داری، باچه پسری می توانی حرف بزنی و یا حرف نزنی، خلاصه خیلی محدودیتهای اخلاقی. گاهی اوقات به سر من قند پرت می کردند، بدون اینکه من حتی علتش را بدانم. گذشته ازخودم روی دخترهای دیگر این فشارها رامی دیدم، مثلا به یک دوستم چون دامنش کمی کوتاه بود، آن زمان هنوز مینی ژوپ مد بود، لقب فاحشه داده بودند. خلاصه من درتضاد شدیدی قرار گرفتم، چون از یک طرف بچه های چپ وچریکها راخیلی قبول داشتم ومارکسیسم هم برایم چیز تازه ودنیائی بود واز یک طرف هم این فشارها رامی دیدم و بدین جهت یک حالت حاشیه ای راداشتم. یعنی زیر بار نمی رفتم و به ریخت وقیافه ای که آنها می خواستند درنمی آمدم واز آن طرف هم طوری نبودم که بتوانند به من لقب بد بدهند یابگویند وضعش خراب است.

فرح ــ خوب، تو با این حالت کج دار ومریز تاچه حد فعالیت سیاسی داشتی؟

فرشته ــ همانطور که اشاره کردم مرا کاملا به داخل تجمعات وفعالیت های خودشان راه نمی دادند. ازآن طرف هم چون علاقه مند به کار سیاسی بودم ودورو برشان میگشتم، کاملا کنار گذاشته نمی شدم. به این خاطرارتباط من بیشتر بادخترهای فعال بود، که بعضی ها عضوسازمان بودند-البته من درآن موقع دقیق نمی دانستم کدام-و بعضی ها هوادار بودند. من این حالت حاشیه ای راتا سالهای ۵۵ و۵٦ داشتم. ازاین به بعد سازمان به علت ضربه هائی که دیده بود تصمیم گرفت ازدخترانی که ظاهرشان معمولی بود وهیچ تیپ چریکی نداشتند عضو بگیرد. چون خیلی ها که تیپ چریکی داشتند زود لومی رفتند ازاین نظر ارتباط بعضی ها که باسازمان بودند بامن زیاد شد و به من کتاب می دادند و بحث وصحبت می کردیم درست درهمین بین زمزمه های انقلاب شروع شد ولصولا کاسه کوزه های سیاسی همه بهم ریخت. گروهها وسازمانهای سیاسی مختلفی ایجاد شد ومن هم به زمان انقلاب که رسید دیگر سازمان فدائی ها راقبول نداشتم وعضو یکی ازسازمانهای سیاسی که جدیدا آغاز شده بود شدم.

نسرین ــ این توضیح رادرمورد فرشته بدهم که درآن زمان اوائل دانشجوئیش من وآن دوستم که چریک شد ودر مبارزات مسلحانه کشته شد یک بار دیداری باوی داشتیم. چون من مسئولیت جلب دانشجو داشتم برای سازمان. من به دوستم گفتم که به نظرمن دختر خوبی می آید وتماسمان رابیشتر بکنیم. دوستم جوابش این بود که نه به نظر کمی ژیگول است!

فرشته ــ این را هم بعدا فهمیدم به خاطر این گفته بود که من یک دگمه بالای بلوزم باز بوده.
فرح ــ گذشته ازاین حرفها،در بین زنان سازمان و یا کل سازمان هیچ این بحث پیش می آمد که مسائل زنان چگونه وازچه راههای مشخصی می تواند حل شود؟
نسرین ــ تنها بحث رایج این بود که این مسئله بااستقرار سوسیالیسم باید حل بشود و بنابراین این کار بعد است.
فرشته ــ من بادخترهایی که خیلی تیپ خشن و پسر مانند داشتند ودر ارتباط باسازمان بودند خیلی بحث کرده بودم.می گفتم هرکسی باید علیه فشاری که براو هست مبارزه کند واگر تونتوانی علیه این مبارزه بکنی علیه هیچ چیز دیگر هم نمی توانی مبارزه بکنی،یعنی جرئت چنین بحثهایی بود.ولی این افراد همه دررده پائین سازمان بودندکه درضمن چندان جوابی هم نداشتند.البته این را هم اضافه بکنم که درهمان محیط دانشگاهی درآن زمان هم خیلی ها بودند که ازاین تیپ زنها انتقاد می کردند.
فرح ــ تاآنجائی که تومطلع بودی،خود پسران چپ درمورد برخوردشان بادختران دانشگاهی چه نظری داشتند؟
فرشته ــ من این اواخر درارو پا تصادفی بایکی از پسران چپ دانشگاهمان که بایکی ازگروههای سیاسی کارمی کرد ملاقات کردم واو راجع به برخورد خودشان بادخترها توضیحاتی داد که شاید خیلی افشاگرانه باشد. وی تعریف می کرد که درآن زمان بین خودشان،یعنی پسرهای سازمانی، جلساتی داشتند ودخترهای دانشگاه را،چه هوادار وچه غیره،یکی یکی بررسی می کردند.و برحسب قضاوتشان راه دخترها برای فعالیت سیاسی باز،یابسته می شد.مثلا دختری که به نظرشان کمی جلف می آمد حتی جواب سلامش راهم نمی دادند واگر دختری دوبار پیشقدم می شد درسلام گفتن به اینها،وضعش خراب بود واصلا به حساب نمی آمد.دختر قابل احترام دختری بود که خودش رامی گرفت وخیلی متین وسنگین بود وسایر معیارهای سنتی راخیلی خوب حفظ می کرد.
فرح ــ آیا پس ازاین انتخاب به چنین دختری مسئولیت سیاسی واگذار می شد؟
فرشته ــ معمولا دردانشگاه یک سری فعالیتهای صنفی بود،مانند کوهنوردی، گروههای تئاتر،فیلم وغیره که گردانندگانشان معمولا بچه های چپ بودند.اکثرا عضو سازمان چریکها هم نبودند ولی بهرحال سمپات سازمانهای چریکی ومبارز بودند.این افراد،آن موقع دخترهایی راکه رفتارشان ورپخت وقیافه شان به نظرشان شایسته نبود برای این گونه فعالیتها قبول نمی کردند.علاوه براین اگر کمی دختری جلف و یا بی حیا به نظرشان می آمد،اینها درپیروی ازهمان

دانشجویان مذهبی درصدد تنبیه یاتوبیخ این دختر هم بودند که ازگوجه فرنگی گندیده پرت کردن به سر طرف تاحتی کتک زدن هم می توانست برسد. البته این را هم اضافه بکنم که این جریانات دردانشگاه ما و یا بعضی مراکز دانشجوئی که چپی ها و یا مذهبی ها ازدیاد وتسلط داشتند بیشتر محسوس بود. ولی مثلا دردانشکده هنرهای زیبا کلی دخترها وحتی پسران باقیافه های جور واجور و با آب ورنگ مشاهده می شدند.

فرحــ این حرفها مرابیادحمله های حزب اللهی هابه زنان بی حجاب دراین سالهای بعد ازانقلاب انداخت. واقعا هم که این پدیده تحمیل معیارهای اخلاقی به سایرین و برقراری دیکتاتوری اجتماعی ریشه اش به قبل ازانقلاب اسلامی و پیدایش گروههای یورشی حزب اللهی برمیگردد. بگذریم، نسرین اگرممکن است برگردیم سردورانی که درآن کارخانه کارمی کردی، آیا زنان فعال سازمانی که بین کارگران می رفتید، هیچ بازنان کارگر رابطه برقرار می کردید؟ یعنی هیچ سعی می کردید که از درد دلشان بپرسید و به مسائل زنان آگاه شوید؟

نسرین ــ بله، تاحدی این کار رامی کردیم.

فرح ــ لطفا درمورد مشاهداتت درجنوب شهر ودر کارخانه کمی توضیح بده.

نسرینــ مامقداری بازنان جنوب شهر دربیرون کارخانه هاصحبت میکردیم یکی ازمسائل اصلی این بود که این زنها چون دائم کارمی کردند خیلی زود شکسته میشدند، پیرمیشدند وازاین جهت ازتوجه شوهرشان هم می افتادند. گاهی اوقات شوهرشان این مسئله راخیلی به رخ اینها می کشید واینها ناله می کردند که بله، شوهرم می رود بیرون ودخترهای جوان رامی بیند و بعد می آید خانه و به من محل نمی گذارد. علاوه براین درمحیط خانوادگی خشونت وکتک زدن هم خیلی رایج بود. درکارخانه ای هم که ما کارمی کردیم زنان کارگر اغلب یابیوه بودند یاطلاق گرفته بودند و یا شوهرشان علیل ومریض بود. خلاصه اکثرا به این دلائل مجبور به کار بیرون شده بودند. اصولا کارکردن درکارخانه بین زنان طبقات پائین تحقیر آمیز بود واگر دختری می رفت کار می گرفت ازنظر خود آنها دختر طرد شده ای بود، یعنی فکر می کردند دختر شایسته زود شوهر می کند وخانه دار می شود. پس اگر بی شوهر مانده وکارمی کند عیب ونقصی دارد. درضمن حرفهایی هم که مابین خودشان خیلی مطرح می شد، حرف های جنسی خیلی وقیح بود. جوکها وژست های قبیح اصولا درمیان این زنها خیلی متداول بود و بخش اصلی تفریحشان، باهم که می افتادند همین اشاره به مسائل جنسی به این صورت بود.

فرح ــ آیا شما سعی می کردید که اینها را«به راه راست» هدایت کنید؟!

نسرین ــ نه،ماچندان سعی نمی کردیم....
فرح ــ ازشوخی گذشته،شماها هیچ سعی می کردید که مسائل رادرقالب سیاسی اش برای اینها بیان کنید وازاین جنبه بحث وصحبت راه بیندازید؟
نسرین ــ چرا،ولی بیشتر ازاین لحاظ که می خواستیم ازوضع آنان آگاهی پیدا کنیم مثلا می پرسیدیم که باکارفرما چگونه برخوردی داشته اند و یا احساسشان نسبت به کارشان چطور است.یک نکته جالب این بود که بیشتر دختران جوانی که با ماآشنا می شدند اولین حرفشان این بود که «من خیلی خواستگار دارم ولی خودم قبول نکرده ام». که البته منظورشان این بودکه من از بیچارگی اینجانیامده ام،انتخاب خودم بوده است.اغلب اوقات هم به خاطر همین مسئله شوهر پیدا کردن وجلب توجه مردهای کارگر اینها تمام توجه شان به ریخت ولباس وظاهرشان بود واین که چگونه مردها راجلب کنند.مردهای کارگر هم ازاین موضوع خیلی سوء استفاده می کردند.البته این سوء استفاده مردها واصولا فشارهایی که برروی زنان جوان بخصوص درموارد جنسی وجود داشت فقط محدود به محیط کار نبود.مثلا من وآن دوستم که یک اطاق اشتراکی درآن محله جنوب شهر گرفته بودیم،ازاین لحاظ که دوتا دختر تنها بودیم که باهم زندگی می کردیم خیلی مشکل توجیه این وضع راداشتیم.صاحبخانه مان هم یک پیرمردی بود به من نظر داشت واین خودش شده بود کلی مسئله برای ما.
فرح ــ بین زنان کارگر شما هیچ آگاهی سیاسی و یا صنفی مشاهده می کردید؟
نسرین ــ سیاسی نه،ولی صنفی چرا.مثلا سر همان موضوع طرح طبقه بندی مشاغل که خیلی بگومگو شد،دو سه تااز زنان کارگر بودند که خیلی فعال بودند وچند بار آمدند بین زنان دیگر و برایشان دراین مورد صحبت کردند و بقیه رادعوت به مبارزه کردند.ولی اصولا مسئله ای که وجود داشت این بود که شرایط کار ماخیلی سخت بود ودرآن هشت ساعتی که باید کار می کردیم ازاول تاآخر کار بود و بحث وصحبتهایمان بیشتر مواقعی انجام می شد که برق کارخانه قطع می شد وما ازکارمان خلاص بودیم.
فرح ــ سایر زنان سازمان که بین زنان کارگر کار کرده بودند دراین مورد چی می گفتند؟آگاهی صنفی شان رابالا می دیدند؟
نسرین ــ بالا نه،ولی بحث وصحبت وفعالیت صنفی تاحدی می شد،البته همه اینهابعداکه به زمان انقلاب نزدیک شد،خیلی بیشتر بالاگرفت.ازلحاظ سیاسی هم معمولا هیچ آگاهی مشخصی نبود.بین کارگرانی که درکارخانه ما بودند چریکها رافقط به نام خرابکار می شناختند.می گفتند اینها یک عده خرابکارند که دراینجا وآنجا بمب می گذارند،یعنی فقط تبلیغات رژیم.شاه را هم که

خوب،شاه مملکت است و باید شاهی بکند،اصلا حرفی درموردش نداشتند.
فرح ــ ولی نارضایتی اجتماعی که بهرحال بود.
نسرین ــ نارضایتی اجتماعی بله،ولی توضیح سیاسی برایش نداشتند.
فرح ــ تو بعد ازجریان زندان چگونه دو باره وارد فعالیت سیاسی شدی؟
نسرین ــ من مدتی بعد ازآزاد شدنم نمی توانستم فعالیت داشته باشم. ولی چون باز برگشتم دانشگاه وتماس بادانشجویان داشتم وچندی هم نگذشت که زمزمه انقلاب آغاز شد واعتصابها وحرکتهای خیابانی راه افتاد من هم شرکت کردم.
فرح ــ تودراین زمان باز دررابطه باسازمان فدائیان بودی یاجدا شده بودی؟
نسرین ــ من کاملا جدا شدم و به یکی ازگروههای سیاسی خط سه پیوستم که مدتی بعد ازانقلاب به اتحاد مبارزان کمونیست پیوست وتا یک سال پیش که مجبور به فرار ازایران شدم. برای این سازمان فعالیت می کردم.
فرح ــ سئوال بعدی من متوجه هردوی شما می شود. بعد ازاینکه جریان انقلاب شروع شد،شماها چه تفاوتهایی را ازنظر برخورد شخصی مردان بازنان درسطح عام ملاحظه کردید؟هیچ محدودیتهایی درمورد امکان فعالیتهای اجتماعی وسیاسی به عنوان یک زن داشتید؟
نسرین ــ ما درمحیط خودمان،که یک محیط دانشجویی بود،احساس تغییرات مثبتی در برخورد دانشجویان نسبت به مسئله زن ورفتار بادخترها کردیم. بدین صورت که تاحدی آن محدودیتها داشت برداشته می شد وفکرهای مذهبی وسنتی درمورد موقعیت زنان داشت از بین می رفت. اصولا حقوق زنان بیشتر به رسمیت شناخته می شد.
فرح ــ این حرف توجالب است ازاین نظر که درمقیاس مملکت افکار مذهبی داشت رشد می کرد،یعنی برعکس روندی که تومی گویی بین بچه های چپ داشت رخ می داد. این چنین تغییری به چه علت بود؟
نسرین ــ علتش این بود که خیلی ازمعیارهای قبلی درجریان انقلاب داشت شکسته می شدومسائل زیر سوال میرفت. درضمن زنان باآن شرکتی که داشتند یک مقدار حقوق خود رامطرح کرده بودند و با بازشدن محیط، فعالیتشان هم،چه اجتماعی وچه سیاسی،خیلی بیشتر شده بود. بعلاوه،چون آن جوچر یکی بهم خورده بود یعنی شکست خودش رادیده بود،خیلی ازدخترهایی که تیپ پسرانه وچر یکی نداشتند وارد سازمانهای سیاسی شده بودند وحتی بعضی ها درسطح بالا هم فعالیت می کردند. درنتیجه این که یک زن به عنوان یک زن قبول بشود وفعالیت بکند خیلی بهتر شده بود.
فرشته ــ خیلی دخترها درجنوب شهر تهران،برای مثال،و یا درکارخانه ها ودر

سطح فعالیتهای سیاسی وسیعا کار می کردند. گاهی اوقات حتی به صورت انفرادی و یا دررابطه باسازمانهای زنان که بعد ازانقلاب ایجاد شدند. اصولا زنان خودشان راتحمیل کرده بودند به آن جو انقلابی که بوجود آمده بود ومردها هم خواه ناخواه برخورد مساوی تر و بهتری رااتخاذ کرده بودند.

فرح ــ ولی درعین حال هم فشار زیادی برزنان بود که هرچه بیشتر ظاهر مذهبی وسنتی رارعایت بکنند و بخصوص درمناطق فقیر نشین،مثلا،باحجاب ظاهر بشوند.

فرشته ــ قبل ازانقلاب هم این قضیه کم و بیش صحت داشت واین افکار بطور کلی از بین نرفته بود،ولی همین حرکت خود زنها واین که افکار سنتی درموردشان شکسته شده بود خیلی به دخترها اعتماد به نفس داده بود. قبلا وقتی یک پسری یک دختری راصدا می کرد،این دخترچارچشمی بدنبال آن پسر بود حالت«چشم قربان»راداشت،البته به غیر از بعضی ازدخترهای استثنایی،ولی بعدها این که خود دختران نیز ایده ونظر بدهند و پسرها به آنها گوش بدهند پیش می آمد.

فرح ــ سئوالی دارم که شاید کمی حاشیه روی باشد. ولی گفتی که بعدا به اتحاد مبارزان کمونیست پیوستی،آیا گروه شما هم مانند بعضی سازمانهای سیاسی دیگر شما رامکلف می کرد که هنگام تماس بازحمتکشان و یا اصولا بطور کلی موقعی که فعالیت سازمانی می کردید باروسری وحجاب بیرون برو ید؟

فرشته ــ یکی ازنکات مثبت سازمان ما درمقایسه بابعضی سازمانهای دیگر همین روشنفکرتر بودنشان درمورد زنان بود. مثلا ما کارخانه که می رفتیم،درست قبل ازانقلاب یعنی قبل از۲۲ بهمن،و با کارگران بحث وصحبت داشتیم،بعضی ازاعضاء میگفتندکه بخاطرغلبه جریانات سیاسی ــ مذهبی ماهم حفظ حجاب رابکنیم. ولی تعداد خیلی بیشتری بااین برخورد مخالفت داشتند ومی گفتند باید بااین جریان مبارزه بکنیم. درنتیجه ما اکثرا فقط موقعی روسری سرمان می کردیم که دیگر خیلی به خاطر جوآن محل مجبور می شدیم.

فرح ــ ازنظر روابط جنسی بین زن ومرد درسالهای قبل ازانقلاب دید چپ دیدی خیلی مذهبی بود ومحدودیت های شدیدی قائل بودند. بعدا جریان انقلاب چه تاثیری روی این موضوع گذاشت؟

نسرین ــ این سد هم شکسته شد!

فرشته ــ اصولا کار سیاسی بازندگی پیوند خورد،یعنی این دوجنبه اززندگی باهم قاطی شدند. قبلا ازدواج و یا عاشق شدن برای یک آدم سیاسی مسئله دست و پاگیری به حساب می آمد وکاملا نفی می شد. ولی بعد ازانقلاب خیلی هم رایج شد.

نسرین ــ من هم باید این گفته راتائید بکنم که جریان انقلاب منجر به پیوند

وجود و یا عدم وجود سازمانهای مستقل زنان چیست؟

فرشته ــ زنانی که درگروهی سیاسی کار می کردند اصولا گذشتی به نفع گروههای مستقل زنان وفعالیت برای این سازمانها نداشتند،مگر اینکه ازطرف گروه خودشان فرستاده می شدند.من شخصا به بحثهای تئوریکی که درمورد مسائل زنان بین این گروهها می شد و به مطالعه نظر یاتشان علاقه مند بودم،گاهی اوقات نیز به ترویج نظریات سازمان رهائی زن کمک می کردم،ولیکن به کار عملی که این سازمانها میان زنان زحمتکش می کردند ارزش نداشتم،یعنی امیدی به موفقیت این کارها،به علت شرایط جامعه ایران وعقب ماندگی عمزفکر زنان درسطح عام،نداشتم. من شخصا برایم برخورد بازنان درمحیط روشنفکرها هیچ مسئله نبود وحالا هم باز فکر می کنم که سازمانهای زنان باید این مسئله راخیلی جدی بررسی کنند.چون الان بعد ازشکست انقلاب خیلی پیله های تئوریکی برهم ریخته وگشایشی شده است برای اینکه مسائل زنان نیز دوباره بررسی شود و صولا سازمانهای سیاسی ومردان روشنفکر که دعانیتهای زنان راخیلی جدی نمی گرفتند برخورد خیلی اساسی تر ومستقیم تری با مسائل زنان واصل موقعیت زن دراجتماع بکنند.

نسرین ــ من حتی تاحد فرشته نیز باین مسئله برخورد نکرده بودم. شاید هیچ نوجهم به مسائل کلی سیاسی بود،درسازمان مانیز علیرغم نسبتا روشنفکر بودنشان درمورد مسائل زنان بازهم به علت نظریه ایدئولوژی که غالب بود بانگاهکلی یک سازمان مستقل زنان مخالفت می شد. ازنظر وضع فعلی زنان درایران هم،من فکر می کنم که زمینه برای فعالیت زنان زیاد است،چه مستقلا وچه درارتباط باپیشبرد این مسئله بین روشنفکران و چپ،ولی نظر جدی مشخصی راقعلا نمی توانم ارائه کنم چون من اصولا درهم برخیلی رافکار گذشته ام تجدید نظر می کنم وهنوز در یک دوران مطالعه درمورد نحوه فعالیتهای سیاسی هستم. یعنی بعد از جریانات چند سال اخیر وتحولات سیاسی درایران وشکست چپ فکر می کنم اصولا باید مسائل راجه درمورد زنان وچه درسایر موارد دوباره بررسی کرد وتمامی تجربه بشری درمورد ماهیت فعالیتهای سیاسی کرد.

بقیه ازصفحه ۶۷ نقد فیلم

فیلم درنقاطی دچار ضعف تکنیکی است که چشمگیرترین آن بازی ضعیف و از یکنواخت زن است.درضمن زیرتیتر بندی انگلیسی فیلم نیز ضعیف است زیرا به مکالمات خلاصه شده وگویاد انگلیسی زبانان داده تمکالمات . هیچ مردم درنرگیه بهرحال چنین اشکالاتی ازاهمیت فیلم نمی کاهد که بدون هیچ شک یکی ازفیلمهای کلاسیک سینمای جهان سوم است.

آرشیو

□ آرشیو «نیمه دیگر» در برگیرنده مطالب واسناد تاریخی درباره تجربیات وفعالیتهای زنان ایرانی در طول تاریخ خواهد بود. هدف از ایجاد این آرشیو آن است که از طریق جمع آوری وانتشار اسناد، مدارک ومطالب تاریخی وتحقیقی، زمینه آگاهی عموم زنان ایرانی از موقعیت زن ایرانی در دوران های مختلف فراهم آید و به محققین جنبه های مختلف مسئله زن درایران کمک باشد. ازاین رو سعی براین خواهد بود که هرمطلب وسند ومدرک تاریخی، تنها با توجه به اهمیت آن در روشن کردن گوشه ای از موقعیت زنان وافکار واعمال سیاسی، اجتماعی، فرهنگی واقتصادی آنان انتخاب ودرج گردد. بدون شک غنی ترساختن آرشیو «نیمه دیگر» محتاج کمک ها وراهنمائی های اهل تحقیق است وازاین رو چشم انتظار به دریافت اسناد ومطالب تاریخی وتحقیقی ازجانب آنان داریم. اسناد ومطالب دریافتی باذکر نام فرستنده انتشار خواهند یافت. آرشیو این شماره از مطالبی که درحال حاضر در دسترسمان بوده است تهیه شده وشامل شرح احوال وافکار قرة العین (۱۲۶۸ــ۱۲۳۳ق)است.

تنظیم آرشیو این شماره از ناهید یگانه است.

***

قرة العین

ازصبا تانیما،تالیف:یحیی آرین پور،جلد اول، تهران ۱۳۵٤،صفحات ۱۳۰ـ۳۳

شرح حال قرة العین

زرین تاج یافاطمه،مکنی به ام سلمه وملقب به زکیه وطاهره وقرة العین،دختر حاجی ملامحمد صالح برغانی قزوینی،ازعلمای اخباری معروف، به سال ۱۲۳۳ ه.ق درقزوین بدنیا آمد.مقدمات علوم راباخواهرش مرضیه درمحضر پدر آموخت و بعد به تحصیل فقه واصول وکلام وادبیات عرب پرداخت.طاهره آثار شیخ احسائی وسید رشتی رامطالعه کرد و به عقیده شیخیه درآمد و باسید رشتی مکاتبه وارتباط برقرار کرد وسید دررسائل خود اوراقرة العین نامید.

مطالعه طاهره درآثار وعقاید شیخیه زندگانی اوراپاک دیگرگون ساخت. وی که دوپسر و یک دختر را، که از پسرعمویش داشت،به شوهر سپرد و به قصد دیدن سید رشتی به کربلا رفت.اما چون به آنجا رسید،سید درگذشته بود وقرة العین، که درآن هنگام بیست ونه سال داشت،درخانه سید اقامت گزید واز پس پرده به تدریس وافاده طلاب پرداخت و پس ازآنکه سید باب درشیراز پیدا شد،قرة العین به وسیله ملاحسین بشرویه ای(باب الباب) بااو مکاتبه کرد ودرعداد«حروف حی»یعنی یاران نخستین سید باب درآمد ولقب طاهره ازاو یافت وآشکارا به تبلیغ پرداخت.

قرة العین پس ازمراجعت اصحاب باب به کربلا،همچنان به مساعدت آنان و بحث واستدلال وتدریس مشغول بود تاآنکه جمعی به خانه سید رشتی، که قرة العین درآنجا منزل داشت،ریختند واو ناچار به بغداد رفت وچون همانجا نیز به دعوت وتبلیغ پرداخت،به امر والی بغداد،ابتدا درخانه شیخ محمود آلوسی،مفتی بغداد،توقیف و بعد به فرمان سلطان عثمانی،در اوایل سال ۱۲۶۳ه.ق،باهمراهان به ایران اعزام گردید واو همه جا تبلیغ کنان وارد قزوین شد وچندی درآنجا بود تابعد

ازکشته شدن عمو و پدرشوهرش،حاجی ملامحمد تقی،به دست پیروان سید باب(۱۲٦٤ه.ق)،به تهران آمد و با یاران دیگر به دشت«بدشت»، درهفت کیلومتری شاهرود،رفت ودرانجمنی که درآنجا بر پا شده بود،بی پرده در برابر حضار نمودار شد و برای پیروان باب سخن گفت وغوغایی بر پا کرد وازآنجا به تهران بازگشت وظاهرا باز به قزو ین رفت،تابعد ازکشته شدن باب اورا ازقزو ین به تهران آوردند ودر باغ محمودخان، کلانتر تهران،در یک بالاخانه بی پله زندانی کردند و بود تاکمی پس ازحادثه تیراندازی به ناصرالدین شاه، یعنی درروز اول ذیقعده ۱۲٦۸ه.ق، که ۳٦سال بیشتر نداشت،به امر شاه ووز یرش،میرزا آقاخان نوری، در باغ ایلخانی(محل کنونی بانک ملی)کشته شد.

قرة العین زنی بود صاحبقلم،شاعر وسخنران که به ادبیات وفقه واصول کلام وتفسیر آشنائی داشت.

آلوسی،مفتی بغداد که ذکرش گذشت،درترجمه حال اوگو ید:«من دراین زن فضل وکمالی دیدم که در بسیاری ازمردان ندیده ام.اودارای عقل واستکانت وحیا وصیانت بسیار بود.»

میرزا مهدیخان زعیم الدوله نیز درکتاب **مفتاح الابواب** ،آنجا که به نام قرة العین می رسد،ازاو ستایش می کند.

قرة العین،درایران،نخستین زنی بود که به خلاف رسم وعرف زمانه بی حجاب در برابر مردان ظاهر شد و باعلما ورجال به بحث ومجادله پرداخت.

آثار نظم ونثر قرة العین ظاهرا ازمیان رفته وآنچه ازنوشته های پراکنده اوازقبیل مناجاتها ونامه ها،به خط خودش یااستنساخ دیگران، برجای مانده و بعضی ازآنها درکتاب **ظهورالحق** چاپ شده است،غالبا به عر بی وقسمتی باعبارات مرموز واصطلاحات مخصوص نوشته شده است.اشعاری هم که به اونسبت داده شده سبک بیان باب رادارد و پر ازعبارات واصطلاحات دینی وسخت متاثر ازآثار متقدمان ازجمله مولانا جلال الدین وجامی است.

طاهره«قرة العین»،تالیف:حسام نقبائی، موسسه ملی مطبوعات امری،۱۲۸ بدیع،اهدائی:روشنک منصور

اشعاری چند ازطاهره

هان صبح هدی فرمود آغاز تنفس
روشن همه عالم شد زآفاق وزانفس
دیگر ننشیند شیخ برمسند تزویر
دیگر نشود مسجد دکان تقدس
ببریده شود رشته تحت الحنک ازدم
نه شیخ به جاماند نه زرق وتدلس
آزاد شود دهر زاوهام وخرافات
آسوده شود خلق زتخییل وتوسوس
محکوم شود ظلم به بازوی مساوات
معدوم شود جهل زنیروی تفرس
گسترده شود درهمه جا فرش عدالت
افشانده شود درهمه جا تخم تونس
مرفوع شود حکم خلاف ازهمه آفاق
تبدیل شود اصل تباین به تجانس

* * *

خال به کنج لب یکی طره مشگ فام دو
وای به حال مرغ دل دانه یکی ودام دو
محتسب است وشیخ ومن صحبت عشق درمیان
ازچه کنم مجابشان پخته یکی وخام دو
ازرخ وزلف ای صنم روزمن است همچوشب
وای به روزگار من روز یکی وشام دو
حامله خم زدخت رز باده کشان به گرد او
طفل حرامزاده بین باب یکی ومام دو

مست دوچشم دلربا همچو قرابه پرزمی
درکف ترک مست بین باده یکی وجام دو
گشته تیغ ابرویت کشته هزار همچومن
بسته چشم جادویت میم یکی ولام دو
وعده وصل می دهی لیک وفا نمی کنی
من به جهان ندیده ام مرد یکی کلام دو
گاه به خوان سگ درت گاه کمینه چاکرت
فرق نمی کند مرابنده یکی ونام دو

•••

اگر به باد دهم زلف عنبر آسا را
اسیر خویش کنم آهوان صحرا را
وگربه نرگس شهلای خویش سرمه کشم
به روز تیره نشانم تمام دنیا را
برای دیدن رویم سپهر هردم صبح
برون برآورد آئینه مطلا را
گذار من به کلیسا اگر فتد روزی
به دین خویش برم دختران ترسا را

•••

جذبات شوقک الجمت بسلاسل الغم والبلا
همه عاشقان شکسته دل که دهند جان به ره بلا
اگر آن صنم زره ستم پی کشتنم بنهد قدم
لقد استقام بسیفه فلقدر ضیت بمارضی
سحران نگار ستمگرم قدمی نهاد به بسترم
فاذارأیت جماله طلع الصباح کانما
نه چو زلف غالیه بار اونه چوچشم فتنه شعار او
شده نافه ای به همه ختن شده کافری به همه ختا
توکه غافل ازمی وشاهدی پی مرد عابد وزاهدی
چکنم که کافر وجاحدی زخلوص نیت اصفیا

تومـلـک وجـاه سـکـنـدری مـن وراه ورسـم قـلـنـدری
اگـر آن نـکـوسـت تـودرخـوری وگـر ایـن بـد اسـت مـرا سـزا
بـه مـراد زلـف معلقی پی اسب زیـن مـفـرقـی
هـمـه عـمـر مـنـکـر مـطـلـقـی زفـقـیـر فـارغ بـینـوا
بگذر زمنزل مأومن بگزین به ملک فنا وطن
فـاذا فـعـلـت بـمـثـل ذافـلـقـد بـلـغـت بـمـاتـشـاء

روزنامه آژنگ،شماره ٤١،مورخه ٣٠بهمن ١٣٣٤.
منبع:طاهره«قرة العین»،تالیف:حسام نقبائی.

مدیر محترم جریده آژنگ ــ هفته گذشته درضمن مطالعه جریده شریفه تان به ستونی که گویا تحت عنوان درحاشیه ادیان ومذاهب افتتاح فرموده اید برخوردم.درابتدا نامه آقای مشیری(چرا بهائیها به قرة العین واشعار اواهمیت می دهند)بود.ازخواندن این نامه بی اندازه متاسف شدم.زیرا ایشان مطالب آن راازروی کمال تعصب نگاشته بودند،درصورتیکه معروف است می گویند(انظر الی ماقال لا تنظر الی من قال)بنگر که چه می گویند منگر که چه کسی می گوید.اصولا باید اقرار کرد که این طورعادت کرده ایم که اگرمطلب صحیحی ازدهان شخصی که عقیده اش باعقیده شخصی مامخالف است درآمد آن راغلط تلقی نموده،می کوشیم غلط بودن آن رابه هزار دلیل اثبات کنیم.واین عیب بزرگی است.باری منظور ازنگاشتن این عریضه آن نیست که از بهائیان طرفداری کرده باشم و یا عقیده قرة العین رابیان واز او دفاع نمایم.قرة العین عقیده اش هرچه بوده برای خودش بوده،خوب یابد.بلکه ازاین لحاظ که قرة العین یک زن به تمام معنی شجاع ودانشمند ونابغه عصرش،نه تنها درایران بلکه درتمام دنیا بوده،وتا ابد مایه افتخار ایران وایرانی،بلکه افتخار دنیا خواهد بود به نگارش این مختصر می پردازم.

جای تعجب است که زنی راکه خارجیان به اواحترام می گذارند و به نامش مباهات می کنند وتابه حال کتابهای بیشمار درشرح زندگی ومعلومات وشهامت اوچاپ کرده اند ومعتقدند یگانه زن نابغه ایران است ما اورا ازخود می رانیم و به عنوان اینکه او بهائی بوده،تمام معلومات وخدمات او راکه به ایران وایرانی کرده زیر پای می گذاریم و بهدرمی دهیم وچیزی نمانده که اصلا او راایرانی ننامیم ومتاسفانه باید عرض کنم که این ازاشتباهات ماایرانیان است که برای افتخاراتمان ارزشی قائل نیستیم و به این نحو آنها راازکف داده ایم وهرکدام ازآنها به نام

کشوری ثبت شده.مطالبی که آقای مشیری نوشته اند آن قدر زننده است مثل اینکه می خواسته اند لکه ننگی رااز خود دور کنند. درصورتیکه مقام قرة العین وارزش اودرتار یخ ودنیا بالا تر ازآن است که امثال ایشان به عنوان بهائی بودن او ازآن بکاهند و بدنام کنند و یا بی ارزش جلوه دهند.

آنها که منصفند وازشرح حال قرة العین اطلاع دارند می دانند که چه عرض می کنم والا برای افراد بی اطلاع عجب نیست که به عنوان اینکه قرة العین بهائی بوده،مقامی برای اوقائل نشوند وازخدمات اوچشم بپوشند.

گرچه نامه ام طو یل خواهد شد ولی برای رفع اشتباه آقای مشیری وروشن شدن اذهان خوانندگان عز یز فهرست وار شرح زندگی پرماجرای قرة العین رامی نگارم وامیدوارم بتوانم وظیفه ام رادرقبال خدمات قرة العین ایفا نمایم.

البته همانطور که درابتدای نامه ام تذکر داده شد من به عقیده کسی کار ندارم ودرشرح زندگی قرة العین عقیده او رادرنظر نگرفته ام.فقط به علت آنکه زن نابغه ایران بوده،زندگی وآثار اورامطالعه کرده ام. هم ازکتب بهائیها وهم ازکتب مخالفین بهائی و بالا تر ازهمه کتب مورخین خارجی که درزمان زندگی طاهره درایران بوده اند و بعضی وقایع او رابه چشم خود دیده اند وکتب این مورخین رامستندتر می دانم،ز یرا بهائیها به علت اینکه قرة العین رابه خود منسوب می دانسته اند درشرح زندگی اوطر یق اغراق پیموده اند ومخالفین بهائیت آنچه نوشته اند ممکن است دراثر تعصب مذهبی کم و یا نادرست باشد،ولی مورخین خارجی که کمتر تعصب مذهبی دارند مطمئنم موشکافی کرده اند وحقیقت رانوشته اند.برای این منظور ازمنابع ذیل استفاده کرده ام وتوصیه می کنم آنهائی که به ز بان خارجی آشنائی دارند ومایلند ازقرة العین وزندگی اش مطلع باشند ازاین منابع استفاده کنند ولااقل ببینند یک زن ایرانی که مورد توهین وتمسخر هموطنانش قرار می گیرد درخارج ازایران چه مقامی دارد وخارجیان اورا چگونه معرفی کرده اند و به او به چه نظری می نگرند و برای اطمینان بیشتر ممکن است بابعضی ازآشنایان او که الان مسلمان وفکر می کنم درقزو ین هستند تماس بگیرند.

مورخینی که شرح حال اورانوشته اند به قرار ذیلند:

کنت دوگبینو نو یسنده مشهور فرانسوی درکتابش موسوم به(مذاهب وحکم درآسیای مرکزی)صفحه ۳۶ــ۱۳۷ که درسالهای ۱۸۵۵ــ۱۸۵۸به طبع رسیده.

لرد کورزن نو یسنده ومورخ معروف انگلیس وتالیفش به نام(ایران ومسئله ایرانی)جلد اول

والنتین شیرل درکتابی موسوم به(مسئله خاورمیانه)صفحه ۱۲٤

سرفرانسیس یانگ درکتابی به نام (پرتو) صفحه ۲۰۳

دکتر ت د.چین کتابش به نام(صلح مذاهب)صفحه ۱۱٤

جریده ای که درباره زندگی قرة العین نگاشته جریده (آسیاتیک) سال ۱۸٦٦مجلد ۷صفحه ٤۷٤ است که می نویسد(...چطورممکن است یک زن،یک مخلوق ضعیف درایران،آن هم درقزوین جائی که علمای آن مشهور وفراوان ونفوذی رادارا هستند که حتی توجه دولت رابه خود جلب نموده اند،دریک چنین محیط نامساعدی قیام کند و یک جمعیتی تشکیل دهد.این نکته حتی تاریخ نویس ایرانی شهر رابه تعجب واداشته) قرة العین به القاب مختلف،قرة العین،زرین تاج، طاهره،نقطه، نامیده شده و به طوری که مورخین می نگارند در۱۸۱۷ میلادی مطابق ۱۲۳۳هجری قمری درقزوین متولد ودرسن ۳٦سالگی درطهران کشته شد.اجداد اوازعلمای معروف قزوین و بعضی مرجع تقلید بودند.پدرش ملاصالح ودوعمویش حاجی ملاعلی ودیگری حاجی ملامحمد تقی امام جمعه معروف قزوین بودند.قرة العین نه تنها شاعر بود،بلکه زنی بود مطلع ازآیات قرآن واحادیث به طور کلی شاید بتوان گفت کمتر کسی درعصر او به قرآن مجید واحادیث ائمه اطهار مانند او وارد بوده و به قول یکی ازمورخین تمام آیات قرآن واغلب احادیث را از برداشته است.مستر ادوارد براون فارغ التحصیل ازدانشگاه کمبریج لندن که کتابی دررد بهائیها نوشته ومعروف است که درباره قرة العین می نگارد(ظهور چنین زنی مانند قرة العین درهر مملکت وهرعصر که باشد ازنوادر است.مخصوصا درمملکتی مانند ایران ازعجائب خلقت وخوارق العادات است.ظهور زنی مثل اوازلحاظ زیبائی، هوش، ذکاوت،بلاغت، شهامت و بالاتر ازهمه مقاومت وایستادگی او در برابر علمای ایران و بالاخره شهادت تاریخی ومجلل اودرتاریخ بشر بی سابقه است).

قرة العین ابتدا باپسرعمویش ملامحمد پسر ملا تقی ازدواج کرد،ولی بعد به علت تغییر عقیده و بابی شدن(ازقول مورخین است)بین آنها اختلاف شدید ایجاد شد ومنجر به جدائی آنها گردید.قرة العین دراثر مطالعه کتب سید کاظم رشتی علاقه مخصوصی ابتدا به آثار سید کاظم و بعد ملاقات او پیدا کرد.این علاقه باردو بدل نامه هائی بین آنها شروع شد وقرة العین وسیله نامه بعضی مسائل راازسید کاظم سئوال می کرد وسید کاظم به اولقب قرة العین داد.

بعد قرة العین درسن ۲۳سالگی به قولی ،یعنی در۱۸٤۰میلادی و به قول دیگر سن ۲٦سالگی به کربلا رفت ولی قبل ازرسیدن اوسید کاظم وفات نمود.قرة العین چندی درکربلا بماند جلساتی تشکیل داد از پشت پرده برای مردم وعظ نمود.درمجالس وعظ اوعلمای کربلا حضوریافتند واز اینکه زنی بااین معلومات وهوش وفراست وعظ می کند متحیرمی ماندند. ازکربلا به بغداد رفت ومجالسی هم درآنجا دائر وشهرت عجیب یافت به حدی که علمای کربلا برای استماع

بیانات اوطی طریق نمودند و به بغداد آمدند.قرة العین در بغداد مورد توجه مفتی بغداد قرار گرفت و وقتی خواست بغداد رابه خیال ایران ترک نماید مفتی بغداد برای اواسب سوارانی تاکرمانشاه درالتزام رکاب اوقرار داد درکرمانشاه نیز مجالسش معروف شد وادامه یافت وازکرمانشاه عازم همدان شد ودر بین راه حاکم صحنه اوراستقبال نمود.

قرة العین تصمیم داشت به طهران رفته ومحمد شاه راملاقات نماید،ولی پدرش نگذاشت واو رابه قزوین برد.حاجی ملا تقی امام جمعه قزوین،عموی قرة العین،یکی ازمخالفین سرسخت شیخیه به شمار می رفت واغلب برمنبر درموقع وعظ به لعن وطعن آنها می پرداخت.یکی از پیروان شیخیه به نام ملاعبدالله صالح که تااندازه ای درعقیده اش متعصب بود ازتکرر گفته های او به تنگ آمده وتصمیم به قتل وی می گیرد.و یکی ازشبهای جمعه به مسجد می رود وتاصبح بیدارمی ماند.وقتی که ملا تقی برای نمازمی آید اورا باخنجرمی کشد وفرارمی کند وخنجرش رانزدیک مسجد درجوی آبی پنهان می کند.صبح که مردم جمع شدند ملا تقی راکشته یافتند و به سراغ آشنایان اورفتند.براثرسابقه مخالفت او باقرة العین مردم فکر کردند قاتلش قرة العین است یالااقل به دستور او بوده،او رابردند و برای اقرار گرفتن به شکنجه وآزارپرداختند.اواظهار کرد که من ازاین واقعه بی خبرم،ولی وقتی حاجی عبدالله صالح شنید قرة العین رابه این عنوان دستگیر وشکنجه می دهند،ازجمعیت خود رابه حاکم قزوین رسانید وگفت بی جهت زنی بیگناه راشکنجه ندهید،من قاتل هستم چون ملا تقی همیشه به شیخ احسائی وسید کاظم توهین می کرد اوراکشته ام اگر باور ندارید برو ید وخنجری راکه اورا باآن کشته ام ودرنزدیک مسجد درجوی پنهان کرده ام بیاور ید.رفتند وآوردند و یقین کردند قاتل اوست وقرة العین رارها کردند ولی ملامحمد شوهر سابق اودست بردار نبود و برای دستگیری اوآن متوسل می شد.

درخلال این ایام قرة العین ازقزوین به طهران رفت وازآنجا به ده بدشت مسافرت نمود ودرکنفرانسی که بابیان تشکیل دادند شرکت نمود (عین ترجمه است)و به طهران بازگشت ولی اقدامات ملامحمد سبب شد که او رادستگیر ودرمنزل کلانتر زندانی نمودند.قرة العین مدتها درمنزل کلانتر زندانی بود ودرهمین ایام ناصرالدین شاه که ازشجاعت و بسالت ومعلومات قرة العین مطالب بسیار شنیده بود به اونامه ای نگاشت که اگر توعقیده ات رانسبت به باب ترک گوئی ومسلمان حقیقی شوی من تو رامقام شایسته ای خواهم داد وترا به عنوان ملکه انتخاب خواهم نمود ولی قرة العین درجواب اشعاری نگاشت که قسمتی ازآن درج می گردد:

توکه غافل ازمی وشاهدی پی مردعابدوزاهدی
چکنم که کافروجاحدی زخلوص نیت اصفیا
توملک وجاه سکندری من وراه ورسم قلندری
اگرآن نکوست تودرخوری وگراین بداست مراسزا
به مرادزلف معلقی پی اسب زین مفرقی
همه عمرمنکرمطلقی زفقیرباغ بینوا
بگذرزمنزل مأومن بگزین به ملک فناوطن
فاذا فعلت بمثل ذافلقدبلغت بماتشاء

وقتی شاه این اشعار رامی خواند خیلی ناراحت می شود ولی سکوت می کند وطوری که مورخین می نویسند فردای آن روز بدون اجازه شاه دربار یان که وضع راوخیم می بینند وفکر می کنند ممکن است قرة العین دردربار راه یابد او رابنحوی که ذکر می شود می کشند ووقتی خبر به شاه می رسد بی نهایت متاثر ومحزون وعصبانی می شود. ایامی که قرة العین درمنزل کلانتر بود بعضی شاهزادگان به منزل کلانتر می آمدند تا ازنزدیک این زن شجاع ونابغه رابببینند.قتل او رامورخین بااختلاف ذکر کرده اند ولی آنچه تااندازه ای مشترک بین اقوال این مورخین است آن است که روز ۱۵اگست ۱۸۵۳قرة العین راازمنزل کلانتربه باغی به نام ایلخانی می برند وجلاد برای کشتن اوحاضر می شود ولی وقتی سیمای زیبا وقوت قلب ونگاههای ترسناک قرة العین رامی بیند ازکشتن اوخودداری می کند و بهیچوجه حاضر به کشتن اونمی شود.ناچار درآن حوالی غلام سیاهی می یابند وسیاه مزبور بادستمالی که به دهان طاهره فرو می کند او راخفه می نماید،ولی البته این امر بی نهایت به طول می انجامد وآن قدرسیاه استقامت می کند تاقرة العین نیمه جان شده، بعد او راروی زمین کشیده ودرچاهی که درباغ بود افکنده و باسنگ وخاک چاه راپر می نمایند.دراین باره کنت دوگبینو درکتاب معروفش به نام (مذاهب وحکم درآسیای مرکزی)می نویسد:قرة العین راخفه نمودند بعد سوزاندند. دکتر جاکب پلاک ازاهل اطریش طبیب مخصوص شاه ایران و پرفسور دانشکده طهران درکتاب خودش به زبان آلمانی به نام ایران وساکنین آن تالیف ۱۸۶۵ می نویسد:من شاهد شهادت قرة العین بودم موقع مرگ عملی به خرج داد که خارق العاده ومافوق قوای بشر بود.

این بود شرح مختصر وموجزی اززندگانی قرة العین که اغلب ترجمه ازکتب خارجی است وکوشیده ام خیلی مختصر باشد ومخصوصا جنبه مذهبی آن راذکر نکردم زیرا منظورم شرح زندگی او بود وفکر می کنم آن طوری که باید وشاید نتوانسته باشم زندگی او رامجسم کنم وممکن است بهائیها که معتقدند او بهائی

بوده ازاین شرح ناقص فکر می کنند نظری داشته ام ولی باید تمام خوانندگان بدانند کاملا ازنظر یک شخص بیطرف نوشته ام فقط منظورم معرفی قرة العین به هموطنان عزیز بوده وتصمیم دارم درآتیه نزدیک شرح مفصل زندگی قرة العین رابااجازه وزارت فرهنگ به صورت کتاب مفصلی منتشر و بیش از پیش زندگی او رابا اسناد قابل اطمینان معرفی نمایم.لازم است درخاتمه عریضه ام درباره شعری که آقای مشیری ذکر نموده اند واستدلال کرده اند که ناصرالدین شاه باقرة العین مکاتبه نداشته تذکر دهم.همانطوری که ایشان تذکر داده اند ممکن است این شعر راقرة العین نسبت به باب سروده ولی شعری که درجواب ناصرالدین شاه سروده همان است که به آن اشاره شد ومفصل بود وفقط چند بیتی ازآن ذکر گردید.

عبدالحسین اسلامی

کتابشناسی قرة العین

۱ــ **سفرنامه مادام دیولافوا** ،ترجمه ونگارش:فره وشی ،تهران، کتاب فروشی خیام،۱۳٦۱.

ــ۲

MATERIALS FOR THE STUDY OF THE BABI RELIGION.
Compiled by:E.G.BROWNE
Cambridge University Press,1961

۳ــ **تاریخ اجتماعی ایران** ،تالیف:مرتضی راوندی،جلد سوم وجلد هشتم.

٤ ــ منابع ذکرشده در **طاهره«قرة العین»** ،تالیف:حسام نقبائی صورتی که دراین کتاب آمده است عبارتند از:

۵ــ **تاریخ نبیل** ،تالیف:محمد نبیل زرندی

ترجمه انگلیسی: The Dawn Breakers

ترجمه عربی: **مطالع الانوار.**

٦ــ **تاریخ ظهورالحق** ،تالیف:فاضل مازندرانی،جلد سوم.

۷ــ **تاریخ خطی** ،تالیف:محمد کاظم سمندر

۸ــ مجله **نجم باختر** ،شماره ۵،سال پنجم ۱۹۱٤،برابر با۱۳۳۲ق. چاپ امریکا،به دوزبان انگلیسی وفارسی.

۹ــ **تاریخ کواکب الدریه فی مآثر البهائیه** ،جلد اول.

۱۰ــ **مذاهب وفلسفه درآسیای وسطی** ،تالیف: کنت دوگبینو.

وی درسالهای ۱۸۵۵ــ۱۸۵۸ میلادی به عنوان وزیرمختارفرانسه درطهران اقامت

داشت.

۱۱ــ **مذاهب ملل متمدنه:تاریخ سید علی محمد باب** ،تالیف:مسیو نیکلا،۱۹۰۵ میلادی، پاریس.

وی دبیر اول سفارت فرانسه درطهران بود ودو سال هم به سمت کنسولی آن دولت درتبریز انجام وظیفه می کرد.

۱۲ــ جریده **آسیاتیک** ،چاپ انگلستان،شماره ۷،۱۸۶۶میلادی.

۱۳ــ **ایرانیان** ،تالیف:دکتر بلاک.

وی طبیب مخصوص ناصرالدین شاه و پروفسور دانشکده طهران بود واهل اطریش. کتاب وی به زبان آلمانی است.

۱٤ــ **گزارش هیئت علمی فرانسوی مقیم ایران** ،تالیف:المر.

وی استاد فیزیک وشیمی فرانسوی دردارالفنون طهران بود.

۱۵ــ ژول بوآ، **شرحی درباره دیانت بهائی** .

۱٦ــ **صلح مذاهب** ،تالیف:دکتر چاین.

۱۷ــ **قرة العین** ،تالیف:ماریانا های نیش،۱۸۷٤.

۱۸ــ **ایران ومسئله ایرانی** ،تالیف:لرد کورزن،۱۸۹۲

۱۹ــ **حضرت باب وطاهره** ،تالیف:خانم گرینوسکایا

۲۰ــ روزنامه انعکاسات،چاپ پاریس،۲۷سپتامبر ۱۹۳۳

۲۱ــ **مسئله خاورمیانه** ،تالیف:سروالنتین چیرل.

۲۲ــ **پرتو**،تالیف:فرانسیس یانگ.

۲۳ــ **ناصرالدین شاه وبابیان** ،تالیف:سلیمان ناظم بیک.

۲٤ــ **لغت نامه دهخدا** :ذیل کلمه«طاهره».

۲۵ــ **ناسخ التواریخ** ،تالیف:سپهر.

۲٦ــ **روضة الصفای ناصری** ،تالیف:رضا قلی خان هدایت.

۲۷ــ **منتخب التواریخ** ،تالیف:حاجی محمد هاشم خراسانی مشهدی.

۲۸ــ **خیرات الحسان** ،تالیف:محمد حسن خان اعتماد السلطنه،ذیل کلمه«قرة العین».

۲۹ــ **البابیون والبهائیون فی حاضرهم ومافیهم** ؛تالیف:سید عبدالرزاق الحسنی،۱۳۷٦ه.ق.چاپ صیدا.

۳۰ــ **لغت نامه المنجد** ،ذیل کلمه«قرة العین».

۳۱ــ مجله **خواندنیها** ،شماره چهارم ازسال نهم،شماره مسلسل ٤۱۷، مورخ ۱۱دیماه ۱۳۲۷.

هدف ازکرونولوژی«نیمه دیگر» جمع آوری مرتب اخباری است که از پس از بهمن ۱۳۵۷ مستقیما مربوط به وضع زن درایران می شود. درچند شمارهٔ نخست به سالهای اولیه می پردازیم وازآن پس امیدواریم تمام اخبار مابین انتشار دوشماره رادرهر شماره ارائه کنیم. تنظیم کرونولوژی این شماره ازآذر طبری است.

کرونولوژی «نیمه دیگر»

۲۲ بهمن ۱۳۵۷ سرنگونی رژیم پهلوی واستقرار جمهوری اسلامی ایران ــ حکومت موقت به نخست وزیری بازرگان.

۷ اسفند ۱۳۵۷ براساس نامه ای ازسوی دفتر خمینی به دادگاه حمایت خانواده لغو قانون حمایت خانواده اعلام شد: «ریاست محترم دادگاه حمایت خانواده دام التوفیقه، قانون حمایت خانواده برطبق تصویبی که شده برخلاف شرع انور است وحضرت آیت الله العظمی صریحا اعلام فرموده اند. بدینوسیله خواهشمند است روی قانون مزبور اقدامی نشود، لغو آن نیز ازطریق وزارت اعلام خواهد شد.» این نامه بااعتراض گروه های متعددی، ازجمله گروه«وکلای مدافع حقوق زن» مواجه شد. یک هفته بعد دادستان تهران اعلام کرد که تازمانی که قانون جدید خانواده تدوین نشده است قانون سابق به قوت خود باقی است مگر آن که شورای انقلاب کتبا ابلاغی به دادگستری بکند.

۱۲ اسفند ۱۳۵۷ برای نخستین بار اعلام شد که ازصدور حکم قضاوت برای زنان خودداری خواهد شد.

۱۳ اسفند ۱۳۵۷ خمینی خطاب به گروهی اززنان قم که درمدرسه فیضیه به دیدار اورفته بودند گفت: «اسلام همانگونه که حق طلاق رابرای مرد قرار داده است، این حق رابرای زن قرار داده است

که دروقت ازدواج،شرط کنند که اگر بامن چه کردی وچه کردی،من وکیل باشم درطلاق.»

۱۵اسفند۱۳۵۷ مدنی ،وزیر دفاع،اعلام کرد که ازاین پس زنان به خدمت وظیفه احضار نخواهند شد.زنانی که دورهٔ خدمت سربازی راطی می کردندازخدمت منفصل اعلام شدند.

۱۶اسفند۱۳۵۷ طی یک سخنرانی خطاب به گروهی اززنان درفیضیه قم،خمینی گفت«خانمها می توانند به اداره ها بروند ولی باحجاب اسلامی بروند.»

۱۷اسفند۱۳۵۷ «روز جهانی زن»ــ تظاهرات وسیع زنان به مناسبت روز جهانی زن ودر اعتراض به سخنرانی خمینی درمورد رعایت حجاب اسلامی زنان درادارات. گروه های مختلف زنان،دانش آموزان دبیرستانهای دخترانه،زنان کارمند بسیاری ازموسسات وادارات دراین تظاهرات وگردهماییها شرکت کردند. دسته های مختلف زنان دردانشگاه تهران،وزارت دادگستری ودفتر نخست وزیری گرد آمدند.ازجمله شعارهای تظاهر کنندگان اینها بود:

ــ روز آزادی زن،نه شرقی است نه غربی،جهانیست.
ــ درطلوع آزادی جای آزادی خالی
ــ آزادی باید نباید ندارد.
ــ آزادی،مساوات،حق مسلم ماست.
ــ آزادی فرهنگ ماست خانه ماندن ننگ ماست.

دربرخی نقاط بین تظاهرکنندگان وگروههایی ازمخالفین درگیری رخ داد. ازجمله شعارهای مخالفین این بود:

ای زن به توا ینگونه خطاب است
بهترین زینت زن حفظ حجاب است

جمعیت تظاهر کنندگان درجلوی دفتر نخست وزیری تاپانزده هزار نفر تخمین زده شد و پاسداران انقلاب برای متفرق کردن جمعیت دست به شلیک هوایی زدند.

ازجانب جمعیتهاوگروههای مختلف زنان درطی روز وشب جلسات متعدد سخنرانی به مناسبت روز جهانی زن برگزار شد.

۱۹اسفند۱۳۵۷ تجمع وتظاهرات زنان درمحوطه دادگستری درمخالفت باتحمیل حجاب. در پایان این اجتماع قطعنامه زیر صادر شد:

نظر به این که انسان آزاد آفریده شده وموهبت آزادی صرفنظر ازجنس، رنگ،نژاد،زبان وهرنوع عقیده به همه آدمیان یکسان ارزانی شده است.

نظر به این که نیمی ازنفوس ملت ایران رازنان تشکیل می دهند وتاثیر این اکثریت قابل توجه هم ازجهت تربیت نسل آینده وهم ازنظر مشارکت آنان درامور اجتماعی ،فرهنگی ،سیاسی واقتصادی غیرقابل انکار است.

نظر به این که مشارکت بیدریغ زنان ایران درمبارزه باامپریالیسم واستبداد بخش مهمی ازانقلاب ایران راتشکیل داده ونقش آنان در پیروزی انقلاب مورد قبول وتأییدتمامی اقشار سازنده انقلاب بوده است.نظر به این که درروزهای سخت و بحرانی این مملکت زنان مبارزات وفداکاریهای چشمگیری ازخود نشان داده اند که موردتأییدرهبر انقلاب بوده است و به گواهی پیام ها ومصاحبه ها واعلامیه هائی که صادر فرموده اند وعده آزادی،برابری و برخورداری ازکلیه حقوق اجتماعی وسیاسی رابه زنان داده اند وحتی صریحا متذکر شده اند که هزار وچهارصد سال به عقب برنمی گردند.اینک مازنان ایران خواست های خودرابه شرح قطعنامه زیر اعلام می کنیم:

۱ــ مازنان که دوش به دوش مردان وظائف اجتماعی خود رادرقبال کشور انجام می دهیم ودرخانه تربیت نسل آتی مملکت رابه عهده داریم دارای اهلیت کامل هستیم و برحفظ شئون وشخصیت وشرافت خود وقوف کامل داریم.و باایمان راسخ به لزوم حفظ حیثیت زنان معتقدیم که عفت زن درفرم وشکل پوشش خاصی متجلی نمی

شود. و پوشش متعارف زنان باید باتوجه به عرف وعادت واقتضای محیط به تشخیص خود آنها واگذار شود.

۲ــ حق برخورداری مساوی بامردان ازحقوق مدنی برای زنان کشور شناخته شده وهرنوع تبعیضی دراین قانون وقوانین مربوط به حقوق خانواده ازمیان برداشته شود.

۳ــ حقوق سیاسی واجتماعی واقتصادی زنان بدون هیچ تبعیضی حفظ وتامین گردد.

٤ــ امنیت کامل زنان دراستیفای ازحقوق وآزادی های قانونی تضمین شود.

۵ــ برخورداری واقعی ازآزادیهای اساسی، آزادی قلم، آزادی بیان ــ آزادی عقیده، آزادی شغل وآزادی اجتماعات برای زنان ومردان کشور تضمین گردد.

٦ــ هرنوع نابرابری بین زن ومرد درقوانین موضوعه مملکتی منجمله قانون کار وقوانین استخدامی کشور مرتفع گردد.

۷ــ مواضع شغلی فعلی زنان حفظ شود.

۸ــ ضمن تائید وتجلیل ازتصمیم دولت مبنی برابقاء اجرای قانون حمایت خانواده نقائص این قانون درجهت تامین هرچه بیشتر حقوق ازدست رفته زنان مرتفع گردد.

ماازدولت موقت جناب مهندس بازرگان مصراخواستاریم که نظرشان رادرقبال خواست های زنان موضوع این قطعنامه اعلام فرمایند.

در پایان روز۲۱ اسفند روز تجمع دردانشگاه تهران وراه پیمایی به میدان آزادی اعلام شد. علاوه براجتماع دادگستری درطی روز تظاهرات واجتماعاتی دردانشگاه تهران وهمچنین درمقابل صدا وسیمای جمهوری اسلامی ایران دراعتراض به عدم پخش اخبار تظاهرات زنان برگزار شد. بازرگان در یک مصاحبه مطبوعاتی اعلام داشت که حجاب اجباری نخواهد بود وسخنان خمینی سوء تعبیر شده اند.

nimeye-digar

نیمهٔ دیگر

BM NASIN
LONDON WC1N 3XX
BRITAIN

ازمیان آنچه برای مارسیده:

گذشته ازنامه های فراوانی که درفاصله پخش اعلامیه نخستین«نیمه دیگر»تابه حال برایمان رسیده، کتاب، جزوات ونشریات زیر نیز دریافت شده اند، برخی همراه بانشانی ناشر که ازجهت اطلاع خوانندگان وتسهیل تماس مستقیم، درصورت علاقه مندی، ذیلا چاپ می کنیم. ماازهمه کسانی که این نشریات وکتب رافرستاده اند ممنونیم وامیدواریم درآینده نیز مورد محبت نویسندگان وناشرین قرار بگیریم. کوشش خواهد شد که بخش مرتبی نیز درزمینه معرفی ونقد کتابهای مربوط به مسائل وجنبش زنان داشته باشیم. چاپ لیست ونشریات رسیده، به این معنا نیست که بعدا برخی ازاین کتابها وجزوات در بخش معرفی ونقد کتاب نخواهد آمد.

جراید دریافتی:

ایران وجهان
جبهه
نجات ایران

کتب وجزوات دریافتی:

۱ــ«گزارش کوتاهی ازهشتمین سمینار جنبش مستقل زنان ایرانی درخارج ازکشور ونظرات ما»
نوشته: جنبش مستقل زنان ایرانی درخارج کشور
آلمان غربی، ۲۶ژوئیه ۱۹۸۳

نشانی

Postlager Karte
Nr. 013428 B
6000, Frankfurt, M90
West Germany

۲ ــ «مجموعه مقالات»، ازگروه پژوهشی زنان، پائیز۱۹۸۳

نشانی:

P.O.Box 3393
Manhattan Beach, CA. 90266
USA

۳ــ شاپور رواسانی، «در بارهٔ جنبش چپ، جنبش اجتماعیون مستقل».

٤ــ اکبر ذوالقرنین «سحر، مجموعه شعر، سوئد ۱۹۸۱ــ۱۹۷۷»

۵ــ «زنان ایران درجنبش مشروطه»، نوشتهٔ عبدالحسین ناهید، بهار ۱۳٦۰. تکثیر ازجنبش مستقل زنان ایرانی درخارج ازکشور، آلمان غربی، ۱۳٦۱.

٦ــ «زن درحقوق ساسانی» دکتر ناصرالدین صاحب الزمانی، تکثیر ازجنبش مستقل زنان ایرانی درخارج ازکشور، آلمان غربی، ۱۳٦۱.

۷ــ «کار خانگی ومقام ثانوی زن»، رو یا خسروی، تکثیر ازجنبش مستقل زنان ایرانی درخارج ازکشور، واحد هانور، خرداد ۱۳٦۱.

۸ــ «چهار مقاله ازکتاب جمعه شماره ۳۰»، (ویژه روز زن به تاریخ ۲۳ اسفند ۱۳۵۸)، تکثیر ازجنبش مستقل زنان ایرانی درخارج ازکشور، واحد فرانکفورت، دی ۱۳٦۱.

۹ــ «۱۷ اسفند روز جهانی زن»، واعلام موجودیت جنبش مستقل زنان ایرانی درخارج ازکشور، ۲٤ بهمن ۱۳٦۰، آلمان غربی.

۱۰ــ بولتن بحث آزاد دربارهٔ مسائل زنان، جنبش مستقل زنان ایرانی درخارج ازکشور، واحد فرانکفورت، شماره ۱، بهمن ۱۳٦۱.

۱۱ــ «اندیشه وانقلاب، ویژه نامه زنان»، دفتر اول، تیرماه ۱۳٦۲

نشانی:

A&E
P.O.Box 42737
Phila., PA. 19101
USA

۱۲ــ گروه آزادیخواهان پیشرو،«پیش نویس برنامه اقتصادی ــ اجتماعی»، ۱۳۶۲
نشانی:

BP 244
75264, Paris, CEDEX 06
France

۱۳ــ گروه آزادیخواهان پیشرو،«بیانیه دررد ایدئولوژی دیکتاتوری»، ۱۳۶۲،پاریس.
۱٤ــ گروه آزادیخواهان پیشرو،«گوشه ای اززندگی وآثار آنتون پانکوک»،انتشارات کهربا،۱۳٦۲.
۱۵ــ«بود ونبود»،سروده های جمشید،اتاوا،۱۳٦۱
۱٦ــ«اندیشه سیاسی خمینی:قدرت جویی ازراه دین»،نوشتهٔ جمشید،اتاوا، ۱۳٦۰.
۱۷ــ

Ahmad Mahrad
"Iran auf dem weg zur Diktatur-
Militarisierung und Widerstand:
1919-1925", SOAK-Verlag, 1976.

۱۸ــ«طلیعه های صبح امید:حماسه ای ازمبارزات شیلی ۱۹۸۲ــ۱۹۷۰»،نوشته ساموئل چاوکین،ترجمه:الف ــ پارسیا.انتشارات گلسرخی
نشانی:

P.O.Box 50353
Pasadana, CA. 91105-0353
USA

۱۹ــ«آزادگان دربند:سیری برشرایط اجتماعی زنان درآمریکای لاتین ونقش آنان درمبارزات اجتماعی»،اقتباس وترجمه ابراهیم عباس زاده. انتشارات گلسرخی،کالیفرنیا،۱۳٦۲.

نیمهٔ دیگر
nimeye-digar

یادداشتی برای خوانندگان

دردقایق آخر...

درآستانه زیرچاپ رفتن شماره اول «نیمه دیگر»، لازم میدانیم درمورد چند مطلب توضیحاتی به خوانندگانمان بدهیم.

برخلاف قولی که در اطلاعیه اولیه «نیمه دیگر» دادیم، شماره اول به جای آذرماه۶۲ در فروردین۶۳ به دست شماخواهد رسید.

امادلایل این تاخیر: باوجود آماده بودن مطالب ومقالات شماره اول، وقت وزحمت بسیاری برای جمع آوری کمک مالی جهت مخارج حروف چینی وچاپ لازم آمد. به علاوه، خود حروف چینی وچاپ طولانی تر ووقت گیرتر ازآنچه تصور می کردیم ازآب درآمد.

درتهیه شماره دوم «نیمه دیگر» نیز مشکلات مالی همچنان گریبانگیرمان خواهد بود. آنطورکه از شرایط حاضر برمی آید، تازمانی که پول فروش شماره اول در دستمان جمع نشود، از عهده مخارج شماره دوم برنخواهیم آمد، البته مگر آنکه آنانی که وجود یک فصلنامه مستقل زنان را ازملزومات روز می دانند همت کرده، باکمک مالی خود و اشتراک فصلنامه مارا یاری کنند. پخش «نیمه دیگر» دراروپا و آمریکا خرج و زحمت زیادی به همراه دارد. ازاین رو اشتراک شما، به طورخاصی به تداوم «نیمه دیگر» کمک خواهد کرد.

توضیح دیگری که برایتان داریم، درمورد خالی بودن جای دو مطلب مهم دراین شماره است. روز جهانی زن را در۱۷ اسفند پشت سر گذاشتیم. متاسفانه بدلیل غیر قابل پیش بینی بودن تاخیر درچاپ شماره اول، مطلبی درمورد آن آماده

نداشتیم که در لحظه آخر به مطالب این شماره اضافه کنیم. بنابراین به ناچار، فقط به ذکر روز جهانی زن اکتفا کرده، سالروز آنرا به کلیه زنان ایرانی تبریک می گوئیم.

همچنین دراین شماره، امکان انعکاس اخبار مربوط به فعالیتهای جنبش زنان ایرانی درخارج ازکشور را نیافتیم. درخلال چند سال گذشته، بسیاری از زنان ایرانی مقیم شهرهای مختلف اروپا وآمریکا، تلاش خستگی ناپذیری برای تشکیل گردهم آئی ها، سمینارها وکنفرانس ها، وحتی پایه گذاری یک سازمان سراسری زنان ایرانی کرده اند. بسیاری ازاین تلاشها تاکنون ثمره ای نداشته است، زیرا که سوای هر مسئله دیگر محظورات مالی ومشکل گرفتن ویزا برای ایرانیان، دست و پای بسیاری از زنان را برای سفر وملاقات با یکدیگر بسته است. دراین شرایط، شاید نقش مفیدی برای «نیمه دیگر» درانعکاس بیطرفانه افکار، نظرات و فعالیتهای فردی وجمعی زنان ایرانی، ازهرنوع ودرهرکجا وجود داشته باشد وازاین طریق از مشکلات موجود در راه تبادل نظر زنان با یکدیگر تاحدودی کاسته شود. ازاین رو، «نیمه دیگر» آمادگی خودرا درجهت انعکاس کلیه فعالیتهای زنان درخارج ازکشور به اطلاع زنان ایرانی می رساند. مطالب، اخبار فعالیتها، و پیام های خودرا برای چاپ درشماره دوم، تاآخر ماه ژوئن به نشانی «نیمه دیگر» ارسال دارید وازاین طریق دیگر زنان ایرانی را در جریان تلاشهای خود قرار دهید.

هیئت تحریریه «نیمه دیگر»

بقیه ازصفحه ۱ ۵ ...فرخزاد

۱۶ــ **تولدی دیگر**. ص ۸۰.

۱۷ــ **جاودانه**. ص ۸۳.

۱۸ــ رجوع کنید به **ازقه سیاه ودوزخیان زمین**.

۱۹ــ به گفته خود فروغ: «شعر امروز کمتر توانسته به معنی واقعی دوست بدارد. عشق درشعر امروز یا آنقدر اغراق آمیز و پر سوز وگداز است که باخطوط عصبی وعجول زندگی جور نمی آید و یا آنچنان ابتدایی وسرشار ازدرد عزوبت که انسان رابی اختیار به یاد «مرنو»های جفت جویانه گربه های نر بر پشت بام آفتابی می اندازد. درشعر امروز هرگز ازعشق بعنوان یکی ازز یباترین و پاکیزه ترین عواطف بشری یاد نشده است...» آرش، ص ۱۶.

۲۰ــ **ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد**. انتشارات مروارید، ۱۳۵۳ ص ۴۲، «پنجره»

nimeye-digar

BM NASIM
LONDON WC1N 3XX
BRITAIN

Persian Language Feminist Quarterly

Volume 1, No.1, Spring 1984

IN THIS ISSUE:

Roshanak Mansour, Women in the Constitutional Literature
Mitra Pashutan, The Suffragette Movement in England
Farnaz Malak, On Farokhzad's Poetry
Farah Azari, Interview with Two Iranian Women

and short stories, poems, reviews, archive section, chronology.

Price: £3.00/$6.00
Subscription rates for three issues:
Individual--Europe, £10.00, All other places (airmail), $18.00
Institutions--Europe, £20.00, All other places (airmail), $36.00.
(Surface mail rates are the same as those for Eruope.)

Checques should be made to Nimeye Digar.
All correspondence to BM NASIM
London WC1N 3XX
Britain.

فصلنامهٔ زنان